مكتبة الملك فهد الوطنية

نموذج تسجيل مخطوطة

بيانات المخطوطة

عنوان المخطوطة: (مخزن مفردات) رسالة في الطب بالفارسية

المؤلف : ـــــ

تاريخ النسخ : ١١١١ هـ

عدد الأوراق : ٤٩

المقاس : ٢١,٥ × ١٤,٥ سم

نوع المادة : أصلية

الرقم : ٩٧



در علمی بسم الله الرحمن الرحیم بدان این رساله مشتمل بر تشخیص اول اختلاف اقوال و دوم تشخیص
در خلق انسان بمجموعه منقسم و در کتاب ادویه مفرده علیحده تشخیص ثالث در بیان ماهیت خواص و منافع
ادویه مفرده و اغذیه مفرده مرکبه و ذکر مصلح و بدل و قدر شربت و انچه بان مناسب است تشخیص رابع در
مداوای سموم تشخیص خامس در بیان اوزان و انچه بان متعلق است و قسم اول در بیان اعمال که
متعلق است بادویه مفرده مثل نسائیدن و سوختن ادویه و تجمیص و تنویه و امثال آن و طریق اجتماع
خشه و جوب چینی و ماء الجبن و اعمال عربیه قسم ثانی در بیان اعمالی که متعلق است بادویه مرکبه
و ذکر معاجین و حبوب و سایر مرکبات قسم ثالث در معالجات بارعایت اختصار اللهم وفقنی لاتمام
فانک علی کل شئ قدیر بعونک تبسر کل عسیر تشخیص اول در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت ادویه و خواص
و قدر شربتها و شروط اخذ آن و ذکر درجات قوتها بحسب مراتب بر ارباب فطنت پوشیده نماند که
چون ادویه بحسب امکن و فصول اربعه و بحسب خشکی و تری و تازگی و امثال آن مختلف الصوره و الماهیه
بسبب هر کاه شخصی از در بلدی آن بلدی و باد در فصلی دون فصلی باد در حین تازگی باد در زمان خشکی آن
در قسمیکه نارس بوده باشند فاسد کرده باشند بموجب محسوس خود بیان اشکال و رنگ و طعم
و غیر آن نموده و دیگری که در غیر اوقات و احوال مذکوره ملاحظه کرده بیان ماهیت از موافق نموده
نموده و احاطه بر جمیع احوال هر جنس مقدور شخص واحد نیست و بدستور هر یک از خاصیت و نفع
و ضرر از بحسب اطلاع خود ذکر کرده و ظاهر است که منحصر دران نیست و بحسب اختلاف اوضاع فلکی
و انچه مختلف تغیرات بسیار واقع شده و میشود و لهذا باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت
اکثر ادویه کردیده و ظاهر است که قدر شربت را بعضی نیست باوجه سابقه و بعضی بسبب تقلیل
و بعضی قدر را منظور داشته اند که کمتر از ان موثر نیست و در بعضی اکثر مقدار

که زیاده از آن نتوان استعمال نمود و جمعی نسبت بضعیف المزاج و قوی موافق قوی المزاج قدری کمتر باید داد

بیان اخذ درجه متعادل و اجناس حد وسط و احتیاط اما شرط اخذ ادویه آنست که هرچه حیوانی باشند از حیوان صحیح الجسم جوان در فصل بهار و در حین جوع یا بلافاصله بعد از زیج باید گرفت و آنچه معدنی باشند در اوایل زمستان و باید که معمول نخاک و سایر کثافات نبوده و در زنگ و جوهر معیوب نباشند و از معادن مختصه و آبهای بهترست و از نباتات ثمر را بعد از رسیدن و قبل از سقوط مگر آنچه ثمر تازه او مطلوب باشد در آن صورت قبل از تمامی نمو و پرآب شدن باید گرفت و برگ را بعد از تمامی نمو و قبل از زرد شدن و تخم را بعد از استحکام و اعتدال خشکی و گلها و شکوفها را بعد از شکفتن و قبل از پژمردگی مگر گل سرخ را که قبل از تمامی شکفتن بهترست و شاخها را بعد از تمامی نمو و قبل از خشک شدن و بیخها را بعد از استحکام ثمر و وقت بیخ بن برگ بلکه آخر فصل خریف و ضع و عصاره را در اول زمستان باید گرفت و میباید وقت آخر روز و قبل از طلوع آفتاب و بعد از غروب نبود باشد و هوا صاف باشد و حفظ ادویه در مکان نمناک و جای بسیار گرم و در آفتاب نباید نمود مگر مطلق خشک او باشد و هرچه از آفتاب قوتش زایل نشود و سایه باید خشک کرد بدانکه تاثیر دوا بالذات بکیفیت است و غرض از تاثیر بالذات بکیفیت و تاثیر دوا در مزاج معتدل منحصرست بچهار مرتبه هرچه بقدر اعتدال بعد از ورود بدن معتدل و متغیر شدن اول از کیفیت بدنی اگر بدن تا بیتاثیر محسوس از اثر او نباید و از تکرار او و زیادتی مقدار اثر او بقدر محسوس شود و اثر معتدل کویند و اگر تغیر خفی دهد و از تکرار استعمال او و زیادتی مقدار بحد ظهور رسد درجه اول نامند و هرگاه تغیر ظاهری غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغیر دهد و بمرتبه فساد نرسد درجه ثالث و گاه طبیعت را قاتل بحد هلاک رساند درجه رابع نامند و هر یک از درجات را عرضی میباشند که

اول و وسط و آخر آن درجه کویند و تقسیم درجات بنحوی دیگر که در کتب قدما و متاخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا لایق نداشته چنانست که برآن ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامیکه کیفیت بحد غلبه محسوسه نرسد و در عرض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن بحدی کمتر باشد زیاده بر یک کیفیا باشند که اول مرتبه احساس است درجه اول نامند و غلبه دو چندان را درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم بمرتبه افراط تاثیر است لیکن درجه دوم مثلا دو جزو حار غالب بود و در سه جزو چندان و در چهارم چهار چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است چنانچه در فلفل و کندم مشاهده میشود و آن منوط است بر کثرت و قلت اجزا حاره هر یک بر سائر اجزا او قدر شربت هر یک منوط است بر اثر فعل جزو غالب در مزاج معتدل که تجربه و قیاس مقتضی آنست پس اگر بحسب بادی کمی مقدار هر یک از ادویه در کیفیات محسوسه مشتبه باحساس کیفیه ذی مزاج مافوق و مادون آن نشود بسبب اشتباه مذکور قلت و کثرت مقدار و بلکه خواهد بود نه در نفس ادویه کیفیه و معهذا اشتباه کیفیه محسوسه بسبب قلت و کثرت کمیه باعث اشتباه سایر خواص مزاجی و مرکبات نمیتواند شد و بجهت تبیین مراتب اربعه تاثیر کیفیه غالبه منهج دیگر غیر آنچه اولا مذکور شده بیان نمودند که چون بدن مشتمل است بر اعضیه مثل معده و مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبات ثانیه محصوره در عروق شریه و وریدیه و بر اعضا و روح در جمیع اجزا مذکوره ساری است پس هرچه بقدری که خالی از افراط و تفریط باشد وارد بدن شود خالی از آن نخواهد بود که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر دوایی شامل افضیه کرده مقصود از اثر خواهند که معتدل عبارت از دوا باقی خواهد بود پس اگر تاثیر منحصر در روح مجاز مجاورت و بخار و از آن در شاخ ادبنت درجه اول

نامند و اگر در روح و اخلاط تاثیر کند درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر نماید درجه سیوم
و اگر تاثیر او در روح و خلط و رطوبت و اعضا را شامل گردد که نهایت تاثیر است درجه چهارم و اکثر
آنچه تاثیر او بمرتبه چهارم باشد سم و قاتل است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقیه با او باشد و مراتب
قوای ادویه منحصر است بسه مرتبه و قوه عبارتست از سبب موجب افعال آن و فی الحقیقه افعال محسوسه او
در موضع ملاقی مرتبه اول فعل محسوس ادویه است بسبب کیفیت متشابه که در مبدا ایجاد او اعضا
حاصل شده و مزاج اولی نامند مرتبه دوم فعل محسوس مزاج ثانی ذی مزاج ثانوی است در ملاقی و آن
از لوازم اوست چه آن ذی مزاج ثانوی مرکب است از اجزا که هر یک را کیفیت مزاجی او مختلفة الاثر است
مثل تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات ثانوی حاصل شده و اثر او غیر آثار مزاج
اجزا خواهد بود چون ردع و قبض مثلا و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی
باشد اگر مزاج ثانی را اثر موافق آثار اجزا مقرره اوست آن مرکب را متوافقة القوه گویند و اگر مخالف
باشد مثلا هم تسخین و هم تبرید کند متضادة القوه نامند و طبیعت باذن خالق هر یک از قوه متضاده را
در مکان خود استعمال مینمایند و در صورتی که عایق نداشته باشد مرتبه سیم از لوازم مرتبه اول و ثانیست
بواسطه افعال صورت نوعیه و ذوات الخاصیه عبارت از اوست مثل فعل حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم
کیفیت مزاج اوست که تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم
کیفیت مزاجی اوست تلطیف اخلاط خاصه دماغی بواسطه صورت نوعیه میکند و مثل تریاق که از لوازم مزاج ثانوی
اوست که بواسطه صورت نوعیه رفع سم مینماید آنکه بنا بر مذهب شیخ الرئیس قدس سره و محققین که بر بقای صور
عنصری در مرکبات قایلند باید مراتب قوتها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی از کیفیت اجزا متفاعله

متماسه میباشد و تاثیر او مرتبه ایست از مراتب و بدستور مزاج ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و همچنین صورت
نوعی ترکیبی را اثر بست غیر آثار مذکوره و تاثیر اجزای غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب نشمرده اند و قیاس
مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشد و اندراج مرتبه اثر صورت نوعیه اجزا غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه
اثر صور نوعیه ترکیبی ظاهر نیست مخفی نماند که بعضی از مرکبات بی صور نوعیه اند مثل خاک مخلوط با آب و کفی که مرکب است
از آب و هوا و بخاری که مولف است از آب و آتش و هر چه با صورت نوعیه است یا محکم الترکیب میباشد
بحدیکه تحلیل اجزا عنصری او ممکن نباشد مثل طلا یا تحلیل بسیار دشوار باشد مانند منطرقات و آن معادن سبعه است
و گویند بسایط منطرقات زیبق و گوگرد است چه هرگاه هر دو چیز در نهایت خوبی جوهر بوده گوگرد و قوه نارو
صابغه غالب باشد صورت ذهبی پذیرد و اگر زیبق غالب باشد با قوه بارد صورت فضی گردد و چون اجزا
روی الجوهر جوهر گوگرد کبریت کم باشد با قوه مائیه صورت قلعی یابد و هرگاه بدی جوهر کبریت مانع باشد صورت
نحاسی پذیرد و چون با انحلال پیوسته شد غالب باشد صورت روی توتیا که خارصینی نامند قابض شود و اگر
کبریت جید الجوهر و زیبق روی الجوهر باشد با عدم اسباب صبغ صورت حدیدی عارض گردد و انقلاب بعضی بر بعضی
باعمال مخصوصه که رفع بدی باشد جوهر هر یک شود ممکن است و غیر محکم الترکیب را هم مراتب میباشد چه بعضی را تفریق
اجزا بسیار سهل است مانند گوگرد و نمک و بعضی را بسیار دشوار نیست و قدما فرموده اند هرگاه مزاج دوائی را
ندانند از تحلیل اجزا او را استنباط میتوان نمود آن اجزا هوائی و صاعدش اجزا ناری و ثقلش اجزا ارضی
خواهد بود پس مزاج او را نسبت بقدر اغلب اجزا متفرقه استنباط نمایند و از آنچه تشخیص امزجه توان نمود طعوم است
چه حدوث طعم از اثر کیفیت حاره و بارده و معتدله است در ماده لطیفه و غلیظه و متوسطه بینهما و از فعل حار
در لطیف حراقه ظاهر میشود و در غلیظ مرارت و در متوسطه ملوحه و از فعل بارد در لطیف حموضه و در غلیظ عفوصت

حرف الف

حرف الباء

حرف التاء

تعلیق او بجنبان چیزی بکردن و سایر اعضا تکرج بفارسی بی وزکوبند و آن منغیر شار[illegible]
یا بویا هر دو بکلیس بمعنی مهار و رج کردن و سیراب نمودن و بهره برداشتن آمده و وله[illegible]
شاش بعصی او و بیت یحمت بقوذ و عسرت تاخیر و رفع کردن و نقل و کشاده آن خواه با[illegible]
بعمل و بکر بسعید انچه با نش اخراز او راصعود فرمایند و لطیف را اخذ کنندت تمسر[illegible]
یوغالی است و مراد از و هر چه از نباتات مابین درخت و کیاه باشند ثمر ما بر نباتات است امثل خوشه
و میوه و امثال آن فقیل بمعنی کران آمدن بر طبع و دیر فعل بود و سریع النزول بناشد چرتش هم
که بلغور نامند چرله براه مهمله زمین سنگ لاخ خیر کسر عضو شکسته مابین جائی بمعنی پاک کنند است فعل او
رفع کردن رطوبات از چه و جامدات از سطح عضو مانند اندرات و هجالمی ملین طبیعت اگرچه بی قوت
مسهل باشند جاذب بمعنی کشنده است بطرف خود و فعل او تحریک فضلات بسبب حمار یت از مکان
آن بجانب خود مثل تافیسا آنچه شدید الجذب باشند بمکان دخار را از عمق بدن بکشند مثل کوت
[illegible] حلزون جامد بمعنی بسته شده است که دشمان او سیلان باشند مثل موم جمعه بفتح اول و ثانی آب کرد
آمده و جمع شده و جزر و جزری جفاف خشکی ح حامض بمعنی ترش است و فعل او تلطیف
تفتیح و تقطیع و تنفیه مجاری و تبرید و تخفیف و تسکین صفرا و اطفاء تند خی آن و محلل بد
باع و تحزر اعصار آمست و هر چه بسیار از اندکی بکرد و با قلیل حلار غدو به و تقطیع باشد حابس مانند
حماکه انچه از سایندان و خیر بند شود و حلو هر چه زبان را منبسط سازد و اندک حرارت در و احداث
کند و لذیذ باشد بشرین نامند و فعل او تفتح و تلیین و جلاست و کثیر الغذا و محبوب قوی تهامعشی
مسیاح حریف بمعنی گرندست که اجزای او در زبان فرو رفته بسیار بگزد و تقوی اجزای او نماند و فعل آن

منشی است از منش یونانی علیق است از وفق یونانی کوسنه است از قلیا تخمانش زندیت است از وحلک بترکی حنظل بوست
همست آریانیزکی بشیرست از جلم اسم عبرانی بقله الحمقاست از غول کافور موتی است از اموفی
بیوتی است از بوتی الیونانی است از سدر عربیات است از روم او در بوس است از رومی سوفانی ابهل است از موسنا بوتانی
است از ماسریا نی الیخ است از وزوا بریانی اوزاست از حسن یونانی حصی الثلب است از وسنا بوتانی
رعورت است از تد ایلتی است از وسه ابوخلسات است از جالون فاریت است از نفی یونانی خلیخ است از زه بفارسی
زفت رومی است از واته بفارسی خربق صحاحیت است از ندی مهندی خروع است از رن بفارسی خشخاش است از وه دشخ
دک بفارسی طرخ است از دوحت بفارسی اسم و خشب عظیم تمرش شبیه برغوره و باخوشه و تخمش مثل تخم زغور و در آنه
بهار میرسد و مه تهاور درخت نمانند و برگش سبز املس مایل بسیاهی و شبیه برگ ترنج و خوان نمکسند و در
نیکان حلی دارنامند و در برگستان طاتک نامند نوعیرا تمرشبیه بفندق و این نوع از سموم است و بومی
شیبان و مهندی بکاین نامند و گلش سرخ شبیه بخبزی و در غایت خوشبوی گلش کرم و در آخر اول
خشک و مفتح سدد و مانع و برگ او کشنده فصل و جهت دراز کردن موی موثر و تمرش از سموم و عصاره برگ او با عسل
جهت باد قولنج نافع و مفتح سدد و مدر حیض و جهت سموم بارده و عرق النساء و احتباس بول و حیض و تحلیل و با
مفتح معاده و جمع سموم و برگش سم حیوانات و بدلش در دراز کردن موثر نهد انچ است و جهت بوست او ورما نا تره
و سلیه سیاه بجوشانند و طبیخ او را بنوشند جهت منهای بلغمی از موده و بکدر هم از تخم او کشنده است و موافق نگردد
کوید عصاره او اخت حصاة و مانع خشیان و ضماد برگ و ناخ او محلل خنازیر و نطول او مسکن صداع بارد است و
مولف جامع بغدادی کوید که وقت شرب عصاره او بهار و ما هرات و در دو فصل دیگر ممنوع و تمر و ورق او
منفی قوی مفتح سر و چون عصاره برگ و تمر او را با قدری مرد اسنگ بایند با روغن گل سرخ چند روز بر روی کچل بگیرد

بر سر مالند و هر روز یکبار تجدید کنند و بهر سه روز یکبار روغن بنفشه و روغن بادام و روغن گل بر سر مالند و سر را بلباسی خفیف

بپوشند مویرا بر دیا ماند و قروح او را زایل کند اذراد کافور موی را اذد و بلغت بریزی جند مقوی فالجات

اذ و دی دارشیعان است ازد بزرگی صبرست اسرو دج کرمیست که در سبزه زار ریگ زار میباشد ضماد او

عصب مقطوع را در ساعت التیام میدهد اسفیداج بخار سی آبا مند انچه از قلع ترتیب دهند سفید روی

کویند و بهترین اقسام است چون قلع را ضعف کرده باکو کوبند و با تخم آن آغشته بر روی یکدیگر گذاشته در خم سفید قلع

بانواعی که سر کرده نندی و گذاشته باند کذا شته سر ظرف را مستحکم نمایند که بخار سرکه قلع بر دارد هم بریزد پس سرکه بهم

آورده خشک کنند پس سائیده بریزند و همین عمل مکرر کنند تا هم قلع حل شود و علل اسفیداج را علت یکی زایل کند

ترشحی که است و آنچه از سرب ترتیب دهند یکی همین دستور است و یکی احراق اوست و آن اینست اسفیداج را در

احراق او اگر مبالغه نمود سرخ حاصل میشود و در دوم سرد و در سیم خشک و غسل او سرطبیت بالطف و مخفف و

نمود میرود و مسدد و مقوی قالع کوفت بیاد و مدمل قروح و جهت نوشکی آتش یا سرکه و روغن گل جهت

درد سر دیا بیر جهت دردهای حار و مفاصل حار مجرب و جهت زخمهای شفا و درد چشم و بتوان آن بیاض فرمود چشم

حیوانات و با بیر و خران و سفید تخم جهت مدحار و باب غب التعلب در ادعات جهت بادسرخ و بیرون

نزف الدم و حکه و در مراهم با افلیمان و آب بیخ جهت معه مجرب دانسته اند و جهت رفع بد بوئی زیر بغل

و کنج دان و حمول او جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و آسیدن او مورث خناق و زیاده از یکدرم

کشنده است بدلیل اباد و سرخ است اسفیداج الحصا صیان بخار سی سفید آب بروی ماند و از آن سفید قلع الحصا

براق صفاحی کج و امثال آن در زیر در نواحی اصفهان بعمل می آرند جالی و مقوی و رفع ثالیل چربی و صابون

قبره قالع نزف الدم مراهم تازه و رعاف و طلا را و با بیخ جهت بادسرخ و در اورام حاره مجرب است

کشنده اسل بضم همزه اول و سین نامی بلغت عرب اسم مناسبت که از ان حصیر می بافند و کنار آبها در زمین آبدار

میروید و ترو ماه و میباشد ذراکولان نامند و دانه او سیاه مایل بسفیدی بزرگتر از تخم ماه و کیاه او خشن و مسطح تر

از ماه و هر دو ریاح مرکب از برودت و غالب و حرارت قلیل و محلل و در دها و ضماد او جهت استسقا و سرما بخوردن

و کشتر بیخ آن قاطع نزف الدم جهت انضاج و محلل خنازیر و جهت حکه نافع و تمر ریزاد بقدر سه درهم با شراب جهت

اسهال و نزف الدم و با قوه مدره و ضمادیرکها ی متصل و بیخ او جهت کزدین هوام و در تیلا نافع و تمر ش نوع غلیظ

او بغایط منوم و بابیخ در هم او مورث سبات و خشن کل انکبیس غسل و قلاقل و قوش رتق اوکه ماده است جهت ایران

قوبه و مستی و غلیظ او جهت ابدان بادیه مفیدست اسلیخ کیاهیست بنت و ریک آرا و نباخش و رازیانه

و کرنب خشیه بر زبرک و متعمل صباغان مغرب و نباخش خشیه بقی و با تجویف بر کش باریک و افیر در سیم کرم در دوم

خشک و محلل و منضج اخلاط غلیظ و در رفع اورام و سموم و مغص و ریاح ذی عدیل و ضماد مطبوخ و رق او را در رفع

اورام بلغمی مجرب دانسته اند و طلا یه مطبوخ او بارد و جوهجت حمره نافع و قیمی از او را برک بزر زد و بافش پر شکیبه

و بر روی زمین بهن میشود و در اطراق نباتها او غلافهای بسیار و متراکم مانند غلافهای باقلا و از ان کوتاه تر زم و

تخمهای او بسیار ریزه و سیاه ریزه او بسطبر ی انگشت و نرمش مایل سرخی و زردی و بسیار تندی طعم دارد قسم اول کرم

و تندتر و در سیم زاید و کوهها میروید نیم درهم از بیخ و نخش جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معدا و قولنج بلغمی

و یکدرم او را جهت کزدین عقرب و سموم قتاله مجرب دانسته اند کوبند ها و داخل او انبانرا کوچک میکنند و جهت مغص

مفید و جوش او را با بیخ با بونه و چند و کندش از هر یک مثل نصف او جهت بسازند و هر روز دو درهم بنوشند با

انیسون را زایل کند و هر کاه مداومت نمایند و مغیضتین را بالکلیه رفع نماید و مقرح و مصلخ ضماد و قدر شرش

از یم مثقال تا دو درهم و بدنش مثل او خولنجان و نصف او اسارون و سدس او زوفا تا و در صباغی بر ش مصنوعات

اسفنج

و مستعمل از و بیخ و تخم او است اسفنج بفارسی ابرده گویند و آن چیزیست بر شکل کباها کنار دریا متکون میشود
قسم از و که متخلخل و سیع التجویف و نرم و شبیه بقدر پرواز است اده گویند و قسمی که صلابه با تعفنهای صغیر تر
نامند در اول کرم و در دوم خشک و مجفف و محلل و با قوه حماده و اوراما هر ممزوج با نزاع کرده بر جراحات تازه
بگذارند التیام دهد و با لحاصه قاطع تزف الدم و با عسل مطبوخ با ب جیب التیام زخمهای کهنه و خبیثه
مجفف قروح عمیق و سوخته او جهت منع تزف الدم قوی تر و جهت مدمل و جلاء باصره و قسمه تر
تنها و با بنیه و کتان منفع اقواء و ی مضمضه و اجات جاسیه و حرق مغسول او در اد و دیر مانع
نزاست و چون قطعه او را بقدر یک توان از و بر دبخاطه بستن بلغ نمایند و بکمر خیاطه را بدست نگاه دارند
و لمحه صبر کنند که خرب طوبات کرده مالیده گردد بعد از ان خیاطه را بکشند تا از کلو او را بیرون آورده در
اخراج لوو خاکه در حلق مانده باشد بعد یک آ و سنگهای که در جوف او باشد در قضیت حصاه مجرب و اگر خواهند
که جهت زینت اسفنج را سفید کنند باید که قسم ماده او را با آب تر کرده و مکرر در آفتاب نهند با جهات کذا ثانی

اسرار اگر اول بلغت معربی اسم نبات شجریست بشت او در اتها السناده و سواحل دریا خصوصا در با قلزم
ساحل جده است و در اینجا در روئیدن بکمیان بقدر زرعی و شبیه بحی العالم و چون محاذی رو بی آب نمود از
برگ و شکوفه شبیه بمور ظاهر میشود و ثمرش بقدر فندق مستطیل و مرغب و با اندک بشاعه و چون بخورند
سدد و از کثرش سبات عارض میکرد و آن ثمر مرکب القوی و مسخن و دلوک و بخور او جهت دردندان و آنچه
با بثره تازه در محور و با نزاب و در بارد جهت محرک با تازه و محلل صلابات و مفتح سده و منعش حرارت غریزی
نجارت و قدر شربتش از یم مثقال تا یکدرهم است و صمغ او نرخ بعد از خشکی شبیه بکندر و در قوه و با لجمله
وجهت امراض بارده و رفع رطوبات از مفاصل بسیار مفیدست احمد بغار شیرازی گوید کوشت او در یمضم و بوست

بعد بسم

و ضماد پیه او بر کرد کنج ان و اسیتین و قضیب و متعد متوی جماع و قطور او با روغن تخم الخیر و راحلیل جهت نفوط
و طلا او جهت کلف و زهر او متوی با هر و با مره و آنشا میدن یک و تکان آن کرا ز ریا شند باز رده تخم نیم برشت جهت کسیکه
از زنان بسته باشند گویند محرب ست و وقت استعمال او را و حین هلال ما و شرط و نشسته اند و گویند جلوس او
جهله و جهت رفع نفرس و بواسیر مجرب ست و بستن پوست او با موبر کردن اطفال بین از بلوغ جهت از آر
صرع و بخود موی او جهت کریز انیدن سباع و رفع بوی نافع و طلا پیه و زهره او بر بدن باعث گریختن
سباع از آن شخص و ضماد بر مابین دو چشم او موث مهارت در نظر ما و نفثات حاجات و کذا شتن قطعه
از جلد او در میان جاهها مانع کرم دن و اکر کرم در جاهها موجود باشد باعث قتل آن و چون یکدرهم
سرکین او را در شراب بهند سبب رفع خواهش افیون کرده و گویند شیرازا و آزخرد سفید تا جدا میکرد
و مولف جامع الادویه ازار سطر انقل کرده که کباب حصیه شتر بغایت مقوی دل و باه است و چون بشکافند و با
بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زیتون چرب نموده و با آب کرم کاشته شوند جهت
جمیع درد ها در دی مثل قولنج و مقص و بواسیر و ذحیر و در دجکر نفایت مفیدست اسطوخودوس
بیونانی بمعنی حافظ الارواح و آن کیاهیست بر کش شبیه بر کک صعتر و ازان دراز تر و باریک تر و کلش
مایل بسفیدی ساقش واحد و باریک و بی شاخ و دفیر کمتر از شبری و قبه او متراکم از اجزا شبیه بحوبی و تخم
مایل بحمرتی تند طعم و با ندک تلخی در اول و دوم کرم و خشک کو بند مرکب القوی ست بدن و دل احشا و در
تقویه ارواح دماغی بعد بل و مانع عقونه اخلاط و منضج و مستفی رده سوداوی دماغ و طبیخ او در امراض سینه
و سعال و نزله قوتی از زوفا و مفوح و مسهل و ملین و سودا و مقوی الآت بول و با قوه تر با قیه بسوط بکدرهم
او و جسل منقی قوای دماغ و شامیدن بکدرهم با ما العسل جهت جیسیدن مو شر که از ضربه سقط حادث شده باشد

اسطوخودوس

نباتات مشکوک مشهود و بهترین او سفید و خوشبو و نازه و زبون ترین سیاه او ست در اول کرم خشک و اخیر در رخت بود

بهر سدر و مجموع آن با فوزه قابضه محلل و معینه و منضج سدر حم و مدر حیض و منوم قوی خصوصا با نزاب و تقوی باه و

منع و تقوی معده و دل و جگر و جهت دفع غشیان و خفقان و نفخ و حفظ روح حیوانی و ازاله خفقان و

و نشستن در طبیخ او جهت تسکین درد او منوم و مخوف او با آب جهت تقویه اعضا ضعیفه مثل نباکوشتن آبش ران

وزیر بغل و با مین کفین و دفع الم انها و جهت تلیین صلابات دروع او ارام و تقویه جگر و رفع برقوبه بغل

با سرکه جهت بهر نافع و بغایت منوم اطفال و الکتحال او جهت تقویت چشم و تنقیع انچه از درخت بود با سرکه

جهت حرارت حمر چشم سفید و مضر امعار مصلحش انیسون و قدر شش تا سه درهم و بدلش بورق

و دماغ و بخورش جهت اختناق رحم موثر است تشخیص لغت عربی است سفید و سیاه میباشد برگ او

سفید او سفید و بجب اماکن گاه است سرخ و ازرق نیز میباشد و بدستور صحرای کوی میباشد محمد برگ او

شبیه برگ کنگر و بی ساق و تخم سفید و در میان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و تخمش شبیه

بقطونا صنع او را مثل مصطکی زمان استعمال مینمایند و تمرش مثل تمر کبر و نوع سیاه را برگ از قسم اول نرم

و بزرگتر و نازه اش سرخ و خشکش سیاه و بافش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش خاردار و نقطه دار و

تخمش مطبر و سیاه گاهست سواخها داشته باشد و اندرون او سرخ و لاوغ زبان و مستعمل او تخم است و کبابه بر

درحوالی او روید فاسد میسازد و خراف صاحب اختیارات در حال ظهور چه تصریح نموده که نوعی از ماذریون

ارمنی عاقست بخلاف تشخیص و اختلاف جهت هر یک کتب ظاهرست سفید او در دوم گرم خشک با قوه

زیاده و بهجده قبراط او با نزاب قابض طبع و با طبیخ قوی رنج جبلی جهت انواع حب القوع بکثقال او جهت

رفع جنون و صرع و طبیخ او جهت عسر بول و کرمان اموام نافع و مهل زرداب و صنع او با شیر تقوی احشا

و مخلل

و مخلل ورم باطنی و ظاهر او با سرکه جهت تحلیل او ارم ظاهری با رده و قدر شش با نخ درهم و مصلحش

سکرات و سیاه او در اخیر هم گرم خشک و دشمنعال او کشنده و محرق و تنده و در شروبات خیر مستعمل و طلا

او جهت جراب و با دبهق و بهارو غن او جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر مکان منتشر قوی بر جراحات

منکل منقی آن و لطوع مطبوخ او با سرکه و کوکرد و فغر الیهود جهت قطع تالیل موثر و خاکستر بیخ هر دو نوع را

جهت قلاع مجرب و انسنه اند اشنان کیاهیست بی برگ و شاخهای آن بریزه و شبیه بگرمهای خشک بند

و کاز ران بآن جاها شویند و سفید او را خزفة العصافیر و بزر او را حاسول نامند آن خبر ابو قاس است و

مولف تذکره اشباه و ران کرده است درهم گرم و در اخر دوم خشک و جالی و محرق و منفی و منضج و مدر قوی سه درهم

بزر او مهل زرداب و یکدرهم مدر حیض و نیم درهم مدر بول و ده درهم او کشنده و پنج درهم آن مسقط جنین زنده

و مرده و طلا او جهت بردن کوشت بیاوزخمها و بخور او جهت جلا دندان و مداومت با و مفسد دندان و مصلحش

مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلحش عسل است انتراس بفارسی سرشش نامند آن بخیت

غیر بیخ خشتی چه بیاق خشتی کوتاه و کوچک و گلش سفیدست و سر شاخهای بلندتر و برگ عریض تر و برگ قوی تر و گلش

سفید مایل بزردی و تخمش مستدیر تر و تلخ طعم میباشد و با عضوصه است در اول گرم خشک و محرق او در دوم

گرم و در سیم خشک و ضماد او جهت جبه کسر و فیق و فیل و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و

عصب با سرکه در روغن کنجد جهت برص و حکه و تلیین صلابات و با آرد جو جهت سعفه و اشنان سفید او جهته

درد پهلو و سرفه و برقان و صفرا سوخته و بیخ و خشونه حلق و محرق او مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی با سرکه

دافع داء الثعلب و بهق سفید و تخمش جالی و قاطع اخلاط غلیظ و کرم زا و اصل آن و جهت نفث الدم و با

مار العسل جهت تنقیه جگر نافع و مورث سدر و مدر مصلوش سکنجبین و مرخی معده و مصلحش کلند قند و قدر شش

پنجدرهم وزن محرق او تا یکمثقال او از تخمش تا دو درهم بدلش در اکثر افعال عالیست و گویند مقاوم طاعون
ازاق.
اثبات اسم یونانی خصی الکلب است و مولف تذکره ظاهرا غافل شده است که ذکر کرده است تمومیا نوعی از مرد دکم یعنی
از اقسام امت اشاقل شقاقل آشنان دارو اسم فارسی روفار خشک است استلا بوس دانه شقاقل یا غلط
اسم ترکی ریباست انیسون یا بنیاد یا بنا اقتا والله تعالی ذکر بنیاد و استلوان بلغت مصری مسقاج است
اشترکیاه اسم فارسی سلیخه است اشکای بلغت تنکابن و گلستان بقله یمانیه است اشل بلغت کیلان ارطیطا
اصابع صفون ارطیطا رنج است اصابع فرعون سنکاست بقدر انگشت شبیه بنی دکره دار و مجوف و با اندک بهن و بمن خیزد
و قسمی از و بارطوبه سیاه لون و آن دافعال قایم مقام مومیاییست و بهترین او مخطط سبک زود شکن است
درسیم کرم و خشک و قالع نزف الدم و محلل اورام بارده و چون با خون هر جا تر شسته ضماد نمایند بغایت
اصابع صفر التحام عدیل ندارد اصابع صفر بیخیست بقدر کف دست اطفال و بقدر پنج انگشت و برازر طوبت
و چون خشک شود در نگش از ابلق زردی و سفیدی کبود و با اندک حلاوت و منبت او بیک از و نزدیک آنها
و در نگش شبیه بر نگ کندنا و با قشر نازک و از زیر تا سر بر نگال و مکش بنفش و قسمی دیگر بنجیست شبیه بناخن بلنگ
و زرد و این کرم زرد تندتر است و مولف تذکره گوید که آن غیر کف مریم است و کف عایشه و بنج دیگر
و صف نموده در دوم گرم و خشک و بغایت محلل فضول غلیظ و منقی اعضا عصبانی و تریاق سموم مواد
و جهت جنون و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و ضماد او جهت تحلیل صلابات و بخور او جهت گریز ابلیس
موش و سام ابرص نافع و قسم آن مسقط جنین و مضر آلات بول و مصلح تخم مورد و بوطو و قدر شربتش تا دو مثقال
اصل الخلف اندکی کمتر از بیم او از اجشان و دنبلک و سعد است اصابع هرمس گویند سورنجان است او در سورنجان موصوف
اصل الخلفل فلفل موتیت اصل الکلب بفارسی بیخ سگی نامند و آن بیخ ماش هندی گرم و خشک و مکرر و مخدر و جهت سعد

اصابع صفر
بارده در مفاصل و امثال آن شربا و ضمادا نافع و محرق خون و موقف سدر و شوش خوش و مصلح شربتش بنفشه
و قدری شربتش یک مثقال است اصابع اللصوص مولف منتهی گوید که ابریسمان است و صفت ثبات و انگرد است و گفته که
آن دو بیخ هندی تخمش مستعمل بلاد ما شبیه بشلیوک و چون در دهان بگذارند بزبان او نوشند تا مغز از ظاهر
میگردد مثل بنفشه در تحریک با و بسیار موثر است اصول الاربع عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ
کاسنی اصابع الغدار نوعی از انکور طویل القدر است اصابع الغنیات درختک است اصابع الملک الکبیل
الملک است اصل الاحداف الخ اسامی انبر غاز است اصل سوسن ابیض در سوس موصوف است اصل سوسن
اسمانی ابر سا است اصل الرانس نوعی از هلیون است و بزرگی اندر کوبند انصاف پنج گرم است اصطرک مبعه بادیان
اصل المرجان لبدست اصل نیلوفر هندی پنج سپندست اصطفی مبعه سابه اصل عرطنیثا اذر یونست اصل
اللفاح البری هروه الضم است اصموطره است اخراس الکلب بسنباج است اخراس العجوز خشک است اخرا
اخر الطفوس یونانی است و معنی شبیه الکواکب است بهربی جالی نامند و آن نباتیست سافش کمتر از زرعی و صلب
و خشن و براطرافش کلی شبیه به ناخنج و بعضی از دابل به بنفش و در دوم گرم و خشک و با قوه میرد و قابضه و
محلله و مجفف ضماد برگ او جهت ورم حار چشم و آبله کی حدقه و قیلکین در داو و طلاکل او جهت قیلکین در د
و کبج و آن دورم او بغایت موثر و انشا بدا او جهت حناق و صرع الطفل نافع و قدر شربتش تا دو درم است الوبه
بفارسی آش آرد و رشته نامند از اعدیه معروف است و ما بچه و رشته لطایف بنوا را شامل است انچه از ارد گندم
و روغن بادام و فرفه و سفناج و فلفل آن ترتیب هند و بفارسی ادویاج است جهت سرفه و لفه الدم و خشونه حلق و سینه
و قرحه امعا و مثانه نافع و در خی معده بارده و انچه مالکش و ماست و ترشی استعمال نمایند بطی الهضم و مسدد و موافق
بدان قوه مولد بلغم غلیظ و مصلحش سیر و او و بیارست و انچه از ارد جوز ترتیب هند جهت سل و تبهای حاره و بارده در

اخلاط مرارى تسكين حدت خون و انچه باكوشت پزند كه كمتر الغذا و مرطبان و مسمن و با نيز بزى كه كمتر الغذا و در اخلاط غليظ است و قطايف بغارسى شسته خطمى كوبند بدون ملبخ با آب با نيز بها مستعمل است انچه از زرد و برنج ترشه دهند بريع الهضم تر از انچه با آرد كندم كه فشاسته سازند و قابض تر و سبك تر است و از كندم كه "غذا" از فشاسته بر دايه از بهتر است الباء الكلب بسيستان است الطاء الطول و الطوط اسم بربرى و نبات و فعل نيز، مند الطرفا اسم ازخ است الطروجيا اسم سرپانه بادرنجبويه است الطرفون عصاره قشار الحارست الطباشير ان استغبل است الطرفيون خشك است الطفساء صيصوايت الطفار بونانى درخت غرب است الطفاء الطيب بقارسى نانزيا كويند و ناخن بويا، مندوان آن چيزى صلبى است صدفى شبيه بناخن و مدور و خوش بو شبيه بابل بحرى و از سواحل بحر هند خيزد و اقسام عاروفست و بعضى از درخ و با تقعير و بعضى سفيد و بزرك بامسه و كم بو و قسم بزرك برازاول و كوچك تر از ثانى و سياه و ناخن دبو كويند و بهترين آن قسم هندست و اقسام اوراجون مبور است بوازان چندان ظاهر نشود و در دوم كرم و خشك و مدر فضلات و خون و ملطف اخلاط غليظه و جهت اضناى رحم و صرع و خفقان و طوبا و معدى و در وبا و دبگر و رحم و ازراج خون مستعمل در كرده و جميع ادوانى بارده رحم و بخوران جهت صرع و سكته و زلات و غش و اختناق رحم و احتباس حيض نافع و مصلح و مصلحش كنجبين و بورت سيح و مصلحش كل ارمنى و قدر نيم درم تا سه درم و بدلش قصب الزيرات الطفار الجن نباتست بى برك و بى كل شبيه بناخن چيدن و اغر ابل بسيار در اول كرم و خشك جهت تحليل ادرام سفيد و مضر دهان و مصلحش با دبن و الخ جهت رفع بخواب نافع و طلاء او كه با سركه بخته باشند جهت تحليل ادرام سفيد و مضر دهان و مصلحش عناب و تخم خربزه تا سه مثقال آب ابن الزرا طين است كه بيد انى است و كوبند سنك بوست انعوبن جنسيست اعلو بوطس بعربانى طلق است اغاريقون قشار الحارست اغليس يونانى و بعربى ظاهرست و اسم انى اغاريون اسم يونانى

عود الجوزست اغليوسن يونانى خنطل است اغاطون يونانى حلق الغنم بلغت حجاز و بعربى اسم نوشادرست اغطس بيونانى مثل است اغليفس يونانى دوسرست اغريس جوز رومى است اغيا بيونانى بمعنى ارض است اغليقى اسم يونانى منسوج است اغريغيات از نسج ديبات و قوتياى كرمانى كه بابكديگر سايند بانتنى اعلان آتشى اسم تركى است افيقطس اسم يونانى و بعربى محلم است و آن بناتست كمتر از روعى و ساقش باريك و كلش مايل بسفيدى و برگش عريض و رياحى و اغب و تخمش زبر كمتر از تخم شلغم و در غلاف شبيه بغلاف تخم ترب و تخمش در تلخى و گرمى و خشكى و باعلاء و بوى كيا مش شبيه بيوى نرجس و بيشتر در ساحل بخارا و مرو آبها و جايكه جو و عدس كاشته باشند و در مصر و ساحل و رباحى شام بسيارست و در صعيد مصر اورا سليخا مند در دوم كرم و خشك و با اندك حدت و تيزى و بسيار اجزاء او جهت سدد جگر و بسر زدگى تحليل اخلاط غليظه و اعياد صلابات او در دباو نفخ بسر زدا و احشا و ضماد تخمه او جهت جميع قشاء نافع است و بايد سه روز بانزاب شبرين استعمال نمايند و قدر شربتش تا دو مثقال و از تخمش نيم مثقال و عصاره بتخمش در منافع قوى تر و بعد از فصل بهار در برنج اورطوبتى نميماند كه عصاره توان كرفت و روغن او در انار مثل اوست و زيت الشلخم مند افيسفون يونانى نباتست شبيه بافيقطس كه در رزوز و اعات بهر مدينه بسيارست سرد و محدر و در الطبله اورا مستعمل و نزاب او جايز نيست افيمون يونانى اسم نباتست باين نجر و كياه و منحصر در ساقى و برگش زياده بر دو الى سه عدد نميشود بى كلى و تخمش مثل كرفس سياه و نقيل الرايحه و مطبوخ سرد و قرحه و ضماد تخمش نافع بزرك سندان بستان خصوصا با روغن زيتون نارس و آب سداب و ابو ابع قوالدن و مرد و قدر تخمش از بزرك و برنج او جهت قطع توالد سه مثقال آن كه بانزاب بنوشند افاقيا اسم عراقى نباتست و بعربى حبه است و اقسام او را آسيابى سياه و بزرك و كوچك و سياه و بابل زرد و بابل برنجى و بابل برنجى و ابيض و غبران يافت ميشود و مهترين او ماده اشقر بابل بزرك و ماده كوچك سياه و بابل زرد

وچرا سی ست با یک ژن و نیم او حانا با مثل او حانشا و دو نگ او تر بد و نخم او را نبا ید نرم کو بید افسنتین

بلنت یونانی اسم بنا ست با بن شبیه بیا بر نا و چشم بر کش مثل صعتر و خبا زناک و سفید و نا خوش مثل

برخاسف دا نبوه و ساقش بلند و کل او مثل کل با بونه و از ان ریزه تر و تخمش شبیه با سپند و با تلخی و قبض

او با عطریه تقبیل و قسم را برک مثل برگ زردک و سفید و کلش زردی او ای سفید و در مصر بسیار با شند و از یونان

افسام او ست و بهترین او رومی طوبوسی تو ست که با حراقه و تلخ و قبض با شد در اول و دوم گرم و در آخر آن

خشک و منفتح و ملطف و منتهی و مسهل صفرا و بیا را خلاط معده و منفی عروق کسینه و شش و قوی مبرد و جگر و معده

سر و مه رپول و حیض و عروق و تشر کنند، اقسام گرم و تریاق سموم فشر و به طزوه و محلل ریاح و جهت تریاق

در عشه و سکته و تبهای قتع مزمن و ماء الصفو از طحال و با نارت جهت در د معده با افتیمون جهت تنقیه سودا

نافع و چون چند روز آب بلیخ او هر روز بیست مثقال نوشند جهت رفع سقوط انتها که از رطوبت با شد مجرب

دو درهم او جهت کرمان عجیب النفع و با شراب جهت سم شوکران و با سرکه جهت قطع نافع و جهت بواسیر

و شقاق معده و امراض اخلاط حاره که بسبب او یه منزوبه در معده بهم رسیده با شد مجرب و موثر و قطور او با زهر دزد

و روغن با دام تلخ جهت امراض گوش و کری قدیم مجرب و از زجه او با عسل در حیض و حمول او با بوم جهت القاء

و ضماد او با آب جهت نمری و بخار مطبوخ او در شراب جهت درد گوش و طلاء مطبوخ او در مسیج جهت درد دندان

و با عسل جهت رفع اثر بقشی تخت بلک چشم و در سرکه جهت مفاصل خارد سا بیدن و با سرکه و روغن گل جهت درد

تهیگاه و در جگر و در معده کهنه مجرب ست و محلل صلابات و جهت داء الثعلب و داء الحیه و بواسیر و صلابه رحم و در

پرزخماد و نافع و اکتحال او جهت دمعه و عشاوه و اشتر غار حیض و کرم شش او در سان مشاع کرم دن آن و آشتین او

مرکب با جهت منع ازخه که بآن مرکب کتابت کرده با شند و طلاء او با روغن زیتون بر بدن نافع مغارب بس در د

جهت ریزا نیدن ادرار و با شید آب بلیخ او شستن کبک و معدع و مجفف دماغ و مصلح شش انبیون او در محمور

شربت انار و قدر نرتبش یکمثقال او در سطبوخ او در سطبوخ او از پنجدرهم تا دو درهم و در ادرار جهت معد بورش

اسارا و نصف او اهلیله زرد و جهت جگر عصار غافث و جلوه و قیصوم تزبدلش مبنوذ و عصاره افسنتین را آب

او را و در افتاب خشک کنند و افعال قوی و منفتح سدد جگر و جهت تبهار کهنه و مرکب و تقویه معده و تنقیه آثار اخلاط

ریه و استسقا و شکوکردن و نک رحسار و اصلاح فساد مزاج نافع و موثر کرب و صداع و مصلح زیوند قدر نخود

تا یکدرهم و بدلش سه و وزن او افسنتین با غافث یا شکاغی و شراب او و قوی معده و مرارول و حیض و

جهت امراض جگر و پیرزور بود و تفتیح سدد را لخیخن آشتها و تقویه هضم و ازاد کزاز و نفخ با لنه و دفع

کرم معده و سموم حیوانی و منزوبه نافع ست و نافع باحدوث امراض وطوبی افتد که نود مثقال افسنتین را

در شش هزار مثقال آب انگور جندان بجوشانند تا بنک رسد پس سه ماه گذشته بعد ازان صاف نمایند و اگر سی

مثقال را با پانزده مثقال دارچینی و با پانزده مثقال سنبل الطیب و پانزده مثقال سلیخه بهم کوفته ده هزار

و مشتمل مثقال شراب مخلوط نموده سر نرا فراستحکم ساخته بعد از دو ماه صاف کنند بسیار نافع است و روغن افسنتین

که در هر چهار رطل روغن زیتون یا روغن کنجد یکرطل افسنتین کرده چهل روز در افتاب بگذارند جهت برودت

ظاهر و باطن مبنی و آشامیدن پنج درهم او جهت دفع یرقان و سدد و جگر و سدد پیرزخصوصا با کنجبین عسل و بجهت

تقویه معده و رفع احتباس حیض رسم قطو و اخراج کرم معده و خوردن او قبل از شراب نافع مستی و بعد ازان

رافع خمار و قطور او جهت کرم کوش و ریاح آن و طلاء او جهت کرم کوش و ریاح آن و طلاء او جهت درد

و با قیروطی جهت تقویه معده و دردان نافع است افیون اسم یونانی و بمعنی مسیت است و بفارسی تریاک و بعربی

لبن الخشخاش سندو گویند مراد از و شیر تخم خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او بابل سپیدی و صاف است

که در آب زود حل شود و از افشن زود مشتعل گردد و در آفتاب بگذارد و قوی الرایحه باشد در چهارم و نگهدارد
خشخاش سفید و در آخر سیم و مخدر و منوم و مسکن درد و قابض و دافع النفث اخلاط و تحلیل روح حیوانی
اسهال و سحج و قرحه امعاء سرفه و ضیق النفس و رمد و نزلات و صداع که از حرارت باشد
و اکراز مواد بارده باشد بسیب تخدیر میفهد و صداع او جهت در دسر و تجفیف فروج و رمها حار و بارد
بنفشه و زعفران جهت حمره و بانه و خمیر و زعفران جهت نفس حار و رمد و قبیله او با و صداع و زعفران
با سویق جهت خیر مجوب و قطوریش بارد خ بادام و مرد و زعفران جهت درد گوش و یا موم و روغن جهت جرب
چگنه نافع و در معالجین و ادویه مرکبه حافظ قوه آن و مسقط انتهاء و قوه باه بشرط مداومت مضر فهم و مصلحش
چند و فلفل و توفیون و دارچینی و قدر نشر بنش مکیدنش تا چهار قراط و زیاده از یک دنگ ممنوع و دو
درهم او کشند و بدلش سه قسط او بزر البنج و یک دنگ بنج لغاج و در احتباس طبایع خیر و کافور و کهربا افلیخه
تخمیست شبیه بخردل و تند بو شبیه ببوی سیب با عطریه و بغایت سرخ و طعمش تلخ و بنا قشش بقدر زرعی
و برگش مثل برگ بادام و گلش سفید و غلاف تخم او مانند غلاف بزر البنج است و از هند خیزد و غرد و
و زبون و کوبند او کوچک کبابه است و در دوم گرم و در اول خشک و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و مفتح
سدد دماغی و تریاق زهر عقرب و نیلا و محلل ریاح و منهی و با قوه قابضه و مفتح سدد احشا و مقوی
دماغ و مسخن معده و مقاوم سایر سموم و آروغ آرند و طلاء او با روغن زیتون و رحال رفع درد کرم بدن
عقرب میکند و مصدع و موزث خناق و مصلحش روغن زیتون و قدر نشر بنش تا دو مثقال آب و بعضی گویند
افلیخه برگ جوز بوا است و اصلی ندارد افترح معرب افشرد فارسی بعربی عصیر نامند و آن مخصوص آب انگور
افلیون و تجذف و او اسم سبح جبلی است افوا سیقون یونانیست که چند نوع باشد افربیون

افیون

افیون افسنتین بونانی و با اسم رومی فرفیون است افراسیمون نفع است افاریقون رباوند گویند
ماز ریون آب افتیمس بونانی اسم فوتنجشک و او تخمشک نیز نامند افرودیجان قسم اول و بقولی
اقاسون اسم رومی تربست افلاطون بمثقال از رفت افرودسالیمن حجر الغمر است افاویه خوشبوست که
در طعامها نهند افیقون اخیمونس است افریدس اسم بونانی برادست افتیقس اسم بونانی عصفات
افیمور بونانی اسم بزدوست افیور سفسافس بونانی تخم خیارینست افتیمیون بونانی باد آورد است
افیمونا بونانی درختی است افیغابن بونانی سداب است افحوان اسم عربی است و بونانی او بیاس
و بفارسی بابونه کاوچشم بندو نوع صغیر را بهار گویند بری و بستانی میباشند شاخهاء او باریک و برگش
شبیه بر برگ کشنیز و رازیانه و گلش زرد و مدور و در اطراف او برگهاء ریزه و سفید و از کل بابونه بزرگتر
و تقبیل الرایحه و با اندک تلخی و فی الحقیقت ضعف از بابونج است و فرق است که بابونج تخم میدارد
و او ندارد و مستعمل کل اوست در سیم گرم و در دوم خشک و مسخن قوی و محلل و مفتح سدد جگر و اعواء عرق
و ملطف و مدر عرق و بول و حیض و مسقط جنین و با قوه قابضه و مفیدست حصاة و محلل خون منجمد در
مثانه و دوم متعدد رحمت در مثانه و صلابه بپرز و استسقاء و قاتر معده و با سکنجبین و با نمک
مسهل سوداء و بلغم و لعوق او جهت ربو و سرفه و نفث الدم و جلوس در طبیخ او جهت صلابه رحم
و طلاء آب تازه او بر اعتشیین و قصب و کبخ ران و مقوی باه و جماع و ضماد او جهت التواء عصب و
با موم و روغن جهت ورم سلب و شرب نیم مثقال او سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه
و قدر نشر بنش تا دو مثقال و بدلش بارنج است و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیف
از اول و با سرکه جهت بثور سیاه رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب و اکتحال خشک او جهت تقویه طبقات چشم و طلاء بر

افحوان الالف مع القاف
بابونه کاوچشم

وظلمت بصر وجلاء انار وفرح وفرح وتزلل آب نافع است و روغن افوان کہ کل او را دہ چہار مثل آن

بار وغن کنجد کردہ چہل روز در آفتاب گذاشتہ باشند جہت تنفیح مزاجات اعضا عصبانی و التوا اعصاب و بعد

بون و متعدد و صلابت رحم و در گوش و تنفیح سماعہ و ادرار بمون عرق موز و انسا میدہ پنج درہم

رفع قولنج معدہ است اقاقیا بلغت یونانی اسم عصارہ قطوات او را از ثمر نوعی از میلان کہ فوطا مند قبل از

رسیدن آن افشردہ بگیرند و قبل جفاف یا فونی رنگ است و بعد از آن سیاہ میشود و در دوم سرد و خشک

در دوم خشک و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مجفف و رادع و غیر منحلول او بالذع و حابس نزلات و سهال

و ضماد او مقوی عین و اعصاب بستر خیہ از اعیا و بسبب ابراض و ضمادش جہت ورم حار و ما بوسیج و ورم رحم

و دواجس و برامکی حدقہ و سوختگی آنش و با کل سرخ در برک مورد جہت قطع اورام عرق و بالا رن و روغن گل

قطع سهال اطفال مجرب و مورث سدہ و مصلحش روغن بادام و شربتش با کبر رہم و بدلش لوز قشر حدس مندلاست

و کوبند خشیش و اخیر را قسوس ہونانی بنا بنست شبیہ بیاد آورد و اہل مغرب راس الشیخ نامند

برگش قبل از اورد و سا قشر کونا نرد غلیظ تر از دو گلش مثل او برخار و خارہای جانب برگش مثل سوزن و سیاہ تر

اورا پوست کنند و منجوزند و تخمش از قرطم ریزہ تر و در دوم گرم در اول خشک و سیار لطیف و چون خشک سود

و بانند با بند کوبند جہت گزاز و تنشیج غیر میسی با شراب مجرب و درم ورق و تدع غسل ضماد ش معقد و تخمش با شراب

جہت دفع و مضر کردہ و مصلحش خشخاش و قدر شربتش از سہ درہم تا پنج درہم و بدلش شکاعیست و نزد متاطلان

ترقی مسمای افسون و نبات انشر خار تخواہر بود و ظاہر اسم یونانی کیاہ انشر خار بانند اقسط بفارسی کنگ نامند

و آن دو نیست کہ از طبیخ منجمد گردد پس جکانند بعد از رفع مادہ خشک کنند سرد و خشک و در مضم و قابض و بسرد و بریان

کردہ و جہت اسہال مزمن نہایت نافع و ضماد سوختہ او جہت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بوسیر معقد و با نخود

و بعضی او با بسپان برنج جہت حفظ جنین و منع سقط و نگہداشتن او در دست جہت قاشی بر خصیہ و

تعلیق او بر زخت جہت منع ریختن ثمر آن و حمول او کہ با نیشر خرسا بند باشند جہت عاقد شدن زنان عقیم

لبسا موثر است و مراد از اکتمک دو قسم سیاہست و دو قسم سفید در احجار رومی مذکور میشود اکراع

ی اکراع و از انواع پاچہ نامند بہترین او پاچہ کوسفند و بز یکسالہ است لزج و در مضم بعد از انہضام

مولد خون صالح رقیق و معتدل الغذا و جہت نا قہین و صاحب بواسیر و سوداوی مجفف و سمج و خشونہ حلق

و سینہ و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفہ یابس و سل و رق و نفث الدم و عربول و ہزال مفرط و صیان

و رخم و التیام شکستگی استخوان و با صنع عربی جہت پختش و اسہال و ای و منع لذع و مولد خار و رفع

مضرۂ دوا خار نشروب آب پاچہ جہت سرفہ خار و تلیین طبع با بس المزاج و خشونہ او جہت مغص و جہت

بجرب و مطبوخ او جہت ہوت و دماغ و ضعف آن و تحلیل خنازیر و اورام صلبہ و طلاء روغن خوف با

با فر قیون و زعفران و روغن گل جہت تسکین درد سر و صرعات مفاصل مجرب و مولد قولنج و مصلحش آب

کہنہ و سرکہ و غسل و تخمش او کرفس و دار چینی و مانند آن و استخوان پوختہ او نزف الدم جراحت و با صبر

جہت ساقط کردن دانہ بواسیر موثرات الکثرث اگر دیک انزروت است اگر دفس جوز رومی است

اگر الیہ لیف البحر است اکل نفسہ ذفیونت و کوبند کافورست اگر ار نوع کبیر صاحب یوماست

اکیسا لوس ہونانی جندبست اکسر فلیس ہونانی حرمانہ است اکسر مابس او حلتیت است اگر فس کرفس است

اکیر اسم ترکی ویج است اگر بفتح الف و سکون کاف اسم ہندی عود است اکہرت بہندی جوزبست

الیہ دنبہ کوسفند است کرم نر و محلل اورام حلبہ و طین اعضا و جون بکعبد و دنبہ کوسفند بر آب

حصہ کردہ ہر روز یکحصہ با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جہت رفع عرق النسا مجرب دانستہ اند

الف مع اللام

چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا منفعض شود جهت تشنج مسی و گذارد مواد مبخره محرقه و در مضمضه آب
ورق العذا و مضعف قوه ناطقه و مولف تذکره گوید که دباغان مبرد و موجب فجاره شود و مصلحش آب گلنار
و برگ داد و چاره است الوس بیونانی بنا بست کمتر از زرع مایل بسرخی و شاخهای او باریک و صلب و سوزنها
سیاه و برگش رنده و گلش نرم مایل بسرخی و زردی و خیش شبیه بخیشند و بار بلوط و هندطم و تخمش شبیه تخم
افیمون و مثبت او دیگر از دکنار آبها و در سیم کرم و خشک و جالی و غسال و مقطع و مفتح و یکدرهم از تخم او
تا دو مثقال با یکدرهم نمک و چهار اوقیه آب پزند اوقیه سرکه مسهل قوی شود او جهت دفع جنون مستحکم و قوع العلاج
بغایت موثر و پوست بیخ او در بن فیل قوی و جهت برقان اسود نافع است و صوت بح و مصلحش کثیرا و عناب و قدر
شربتش تا سه درهم و از پوست بیخ او تا دو درهم است الب بعربی اسم درخت خار و ایرانیست شبیه بدرخت ارج و برگش
ریزه تر و شبیه برگ زیتون و خارش کمتر و مضارت و سبزی او زیاده تر سم کل حیوان و از دغل قوی تر چون
داخل غذا کنند هر حیوانی که بخورد در ساعت بمیرد اگر بپزند و بخورد در ساعت کرد و کور شود مدت زمان این حالت
بلاد و تهامه و جیل شراست الوسن الوسون بیونانی بمعنی مذهب بالکلب و آن گیاهیست شبیه بکبار بنیه و خشنور
و برگهای سفل او مستدیر و مابین برگها شبیه بترنج و آن در میان دو برده است الکمس مابین سیاهی و سرخی و کوبند و نوعی
از عکرش و نبل است در دوم گرم و خشک و جالی آثار و محلل آورام و باشوکران جهت درم خصیه عجیب النفع و با قاقیا
جهت کزاز سگ دیوانه محرق و نسنه اند و مصلحش مرزنجوش و قدر شربتش تا یکمثقال است الیخ بلام ساکنه و نون مفتوحه
لغت یونانی و بمعنی الاصل است و آن بیخ گیاهیست به زردک و شاخش سطبر و بقدر شبری و گلش مانند گل زردک و تخمش
سفید و لولانی و خالدار و کمتر از بیخ و دیگر شاخهای او قیه مثل جوز بهتری او هندی در آنرا و دوم گرم و خشک و با اندک
تلخی و مولف تذکره سر دو زرد و سیم سفید و با لخاصیه تخم او جهت سرسای از هر قسم که باشد عجیب سفید و باید در اول سیم درهم

الوسن

الوسون

الیخ

او را با سه اوقیه سکنجبین بنوشند روز دو درهم دوم نیم مثقال و روز سیم یکدرهم و یکمثقال مرکه و نمر و ثاق هر یک با شیر
یا شراب و عسل جهت سقوط شبیه محرب و السنه اند و بیخ او جهت تقطیر بول و طوبی نافع است الوما الی بیونانی و بمعنی
عسل شجر است و آن طوبی است شبیه بسمبوسه سامله که از شاخ درختی حاصل میشود و بهترین او براق شفاف شیرین
غلیظ است در سیم گرم و در دوم تر و سه اوقیه او با یانه او قیه آب مهمل فضول خام و مرة الصفرا و اخلاط را
و هبت جرب و قروح و در مفاصل نافع و روغن که از شاخهای درخت او جوشانیدن آن بار و غنها بکند طلای او
جهت درد عصب و جرب متفرح و اکتحال او جهت ظلمت بصر نافع و شبار الوما الی و اکسالت و سبات هم میسر باشد نخواهد
و حرکت کند و مصلحش سکنجبین است السقاقل لسان الابل است الیا ربیونانی خطمی است الج رعورث السوس
بیونانی ندت است الطرسنترست الاو بیونانی زیت است الوتی بیونانی سنا مکی است السنبن بیونانی
لمح است المقطر و ان بیونانی کهربات است لسانا نخوه است الشبیه العصافیر بسان العصافیر است الاطبسی
لبلاب است الوج مولف الادویه گوید که او شبیه بپرنس است در شکل و در بلاد عجم کاز رکی مانند و مولف اختیارات
نوحی از مخلصه نمرده اللابتون بیونانی راسن است الماس ماس البسطوطاکشت برکنت است الاکلنک اسم
ترکی زراوج است الاکلنک الوداسم فارسی عقاب است امله اسم ترکی تفاح است الاملک بلغت دیلمی
فاشرا است البک اسم ترکی حج است التی اسم بزرگمان است الاجی اسم هندی قاقدا است الماقن بیونانی
بسباسه است آلبج نمر درخت هندی معروف است مقشر بیدانه و چون در شیر بخیسانند شیر آلبج خوانند و گویند آلبج
شرط است که تازه او را چند روز در شیر بخیسانند و بعد از آن خشک کنند و آنچه در شیر پرورده نشده باشد نلخ
و بسیار عصفر در دوم سرد و در سیم خشک و بشیر پرورده در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مانع رطوبتی مواد
بعد و احتراز از اختلاط از تعفن و فساد و اختلاط سودا بروح و غلبه سودا و محرک باه و قاطع قی و دشنگ و آب دهن

وخون بواسیر و نزف الدم و مخفف ملوبه معدهٔ و مقوی دل و خشم و معدهٔ و احشا و اعصاب و منهی سهل و دوا
و بلغم رقیق بصعر و با آرد کنار و آب بقلع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و اسهال سفوف او با قند
هر روز پنجدرهم با آب کرم جهت سیح و بهق بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره و تاریکی چشم مجرب و قطور آب
منقوع او که کوبیده خیسانیده باشند جهت ازاله بیاض عین آزموده است خصوصا هر گاه بعد از دو سه عادت
آبله را فشرده تا سه بار آبله را تازه کنند و شربت معمول از آمله و افستین در نقوعه معده بعدیل و
او که بابرک مورد یا پوست بیخ صنوبر با مسوه بخیسانه آب طبیخ آنرا با مثل او روغن کنجد و زیتون بجوشانند
باشند جهت تقویه مو و سیاه کردن او و با بیدان و رفع اعیا و تقویه اعصاب و تودیع معده و سرعت نهوض
الفعال مجرب دانسته اند و چون خنارا با آب آمله خضاب کنند موی را سیاه کنند و قدری سرشتش از
سه درهم تا پنج درهم در مطبوخ نانخواه درهم سفرجل و مویز و مصطکی عسل و سنبل و مولد قرنفل
و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزش هلیله کابلی است و آمله بروزه ملین طبع
و مقوی اعضا باطنی و دافع و قاطع نزف الدم جهت بواسیر و نواصیر نافع و مدر بول است و حافظ بساه
موست امیلان درخت خاردار است بمشت او باد و بحوام طلع نامند و اهل یاد به یم و بفارسی منیلان گویند
و صمغ او را صمغ عربی و تمرش را قرط و ضلو و عصاره ثمر او را اقاقیا گویند قسمی بقدر درخت سیب و از آن کوچک تر
و ساقش بسطبر و در اول سفید و چون کهنه گردد مثل آبنوس سیاه شود و قسمی برخار تر و ساقش سیاه رنگ و
بسیار منشعب شود و برگ هر دو قسم ریزه تر از برگ سیب و گلش سفید و ثمرش مثل غلاف باقلا و لوبیا و دارای
بهن و بقدر زرمس سرخ و با آن پوست حیوانات را دباغی میکنند جمیع اجزاء در دوم سرد و خشک گشند و
جمیع اجزاء در دوم سرد و خشک و عابس فضلات و رادع و تطول طبیخ خار و برگ او و تقویه اعصاب مستر خیه و آشامیدن

اقاقیا
امیلان

اقاقیا اسهال و تنقیح سدد او ضماد برگ تازه او جهت التیام جراحات و رفع اورام حلوس در طبیخ او جهت بواسیر و مقعد و رطوبات
رحم و تمرش و برگش بحبت و باعث قایم مقام مازو و عصاره و برگ تازه قالع نزف الدم و نفث دم پوست شاخ و ساق
او جهت قطع خون جراحات تازه بسیار نافع و عمده اجزای او روغن تنقیح صفات و بیخ او بالی و ستون او جهت
استحکام لثه و مسواک او مقوی دندان و انچه اکثر اطبا کتب او را مقوی دندان نوشته اند مسموم کردن او
و امیلان طلع غیر کبد بر باشند و بعد از تامل رفع اشتباه میکردد امدریان بونانی اسم شجر است برگش شبیه
ببرگ کبر و اندچه برگ باشد و ثمرش بقدر نخودی کوچک و با سفیدی غالب سیاهی کبر و او را سرخ میکنند مثبت او اکثر
مقابر بیت المقدس و آن نوعی است ز نوع ایوب و شجره السرخ نامند و اول سم کرم و خشک و مفتح سدد و لطیف و
محلل و مقوی جگر علیل و او رام باطنی و مسکن بخش که مفصل کوبند و بخشش در غلاف و بقدر دانه کنار و مایل کبر
و خشک و آب تازه او و آب مطبوخ برگ و شاخ او جهت اورام و جرب یابس و عسر بول و قوانق و طلا او جهت کلف
و قطور عصاره او جهت بیاض چشم و دردو برگش جهت جراحات تازه نافع و قدر شربت او عصاره تازه او
هفت مثقال و از مطبوخ آن چهار مثقال است امسوخ لغت بربری است بمعنی انار بنی و آن بنا ایست مانند
شجر و کیاه و مثل نی بلند دارد و مجوف و مثبت او سنگ لاخ کنار آنها و کبیر و صغیر می باشد صغیر ش بقدر کبیر
و زیاد و ساقش خشبی و بقدر سطبری انگشت دارد ساق او شاخهای بسیار مجتمع روئیده و بلند دارد چون خشک
بهم بندند از هم جدا شود و برگش مثل برگ زیتون و ثمرش بقدر نخودی و سرخ و بعد از خشک سفید سیاه
کردد و بخش و صلب و مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک و قابض و مقوی اعضا باطنی و مانع نزلات و مراب
قابض جهت اسهال و طبخ او جهت فتق و قسله و ضع علل مثانه و کرده و مطبوخ او با انجیر جهت سرفه و تنکی نفس نافع
و چون خشک او را بجوشانند تا آب بنصف رسد و صاف او را با نیم رطل بنوشند و جهت ضعف جگر و احشا و دل بغایت

امدریان
امسوخ

وهر گاه با آب انگور بجوشانند و هر روز یک طل بنوشند جهت قرحه کردن بدن لاغر و بگوری خار و تقویت رحم
و در ورش جهت قطع نزف الدم جراحات و دیابیطس کوشت موثر و قدر خشر تیش نانج درهم است و مواظبت کردن بشربت
اسفوغ را منحصر دانند اما ریطن بیونانی اسم نباتیست از انواع قیصوم قدرش کمتر از زرنب
باریک و پراکنده و قیه او ممتد بر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر کرد قیه دایره زردی و بخش بار یک و منبت او
کوهپایهای جنگل و دشتهای لبنان و نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت ازان باج ترتیب میدهند کرم و لطیف و
رطوبت آن دو بار العسل محلل انچه در معده و منانه منجمد شده باشد و با شراب ممزوج با آب جهت قطع نزله مزمنه
و انتشار اند و مستعمل از او قیه آن و کذا استن در میان جامه مانع کرم دون آن و مضرغم معده و مصلح آب به و قدر
نزر بشش قراطاست ام الکلیب افیقطس است و مولف جامع بغدادی غیران دانسته است ام الکلب
نجر بست رجس بقدر زرعی مایل بزردی شبیه به برگ لاغه و باندک خشونه بکش زرد و شبیه بگل لاغه و بدبو
و منبت او مزارع و در بلاد مصر بسیار است عصاره نازه او و ادویه منتقل و برگ خشک او و در هم جهت کربدن سگ و دیوانه
و اقسام مار و عقرب مجربه دانسته اند و مانند کبار و غن بنفشه بنوشند امعا جمع معاوان رود و حیوانات است از
جمله اعضاء عصبانی و قلیل الغذا و در هضم و در سیم سرد و خشک و مولد قولنج و مصلح جوارش عود و نزاد و مطبوخ او
با گوشت و سرکه دزعفران و او ویه چاره جهت معده که ضعف ارفیق مادی که متولد شود نافع است امیر باریس بفارسی
زرشک نامند معروف است و از مطلق او دانه برون کرده او دست در دوم سرد و خشک و با قوه قابضه و مقوی
معده و جگر و دل مانع رختی مزاج و باعتصاب قطع صفرا و تشنگی و سکن حرارت معده و جگر و غلیان خون و با او دیاره و
و خشونت مثل سب الطیب و امثال ان سفتج سدد جگر و تقوی جگر بر دو تر و سیار اخشا و جهت اسهال که از مرتوی و ضعف جگر و اخ
باشند و جهت استسقا و با او دیاره جهت تقویه اضمه و اب ادویه قی و مشتهای با او فران

جهت صلابه جگر نافع و دانه او تنها لی مناسبت قرحه امعا و اسهال که ضعف احشا باشند نافع و نمادر زرنک
راوی عاقرقرحا ام جاره و شربت آن که آب زرنک با شند و آب سیب مساوی او دو آب لیمو نصف یکی با شند و با شکر تو ام
شند جهت رفع سموم قتاله و گزیدن افعی و خفقان و غشیان و ضعف اشتها مولف تذکره محرب دانسته و گوید
جوش آب بنفشه و مروارید اضافه کنند در اکثر امراض قائم مقام زباق فاروق است او زرنک مولد ریح و مصلح
انتفل و قابض طبع و مصلحش شکر و شیر نهاد و قدر شربت از آب او نا مثقال و جرم او تا یازده مثقال
واز دانه او تا مثقال و بدلش مثل او کلس خرد و ثلث آن صندل سفید است و عصاره او زرنک در افعال قوی تر
و الطف است و بدلش دو وزن آن زرنک دانه بیرون کرده است و بوست بیخ زرنک را عیسی است و مذکور
شد و مولف ملاقع ذو قال را غیر قرانیا دانسته و در خواص مثل زرنک بیان فرموده و وطی حصیر کرقوا تیا
قریب الطبع با زرنک با شند و ذو قال قرانیاست و مذکور خواهد شد امر بیا فن بیونانی اسفن است امیر بس
نا نخواه است امامون بیونانی حماما ماست امعاء الارض محرا طین است امرو سیا عنفر و است و معجون را نیز
نامند امر الخلود نوعی از خلرون است بلغت مصر و ان دلبنس است اما غرون بعرانی خرنوب منطی است
اما طیطس بیونانی شاربخ است امو لیقون بیونانی ابارست و معد الیا بیونانی تورست امو عی
برومی عکر الربت است معکابین برومی آب غوره است امرود فارسی کمثرا است آمله سار هندی
کوکرد است بفارسی انبلیس بیونانی اسم نباتیست مابین نیچر و کیاه و در شور زار و مواضع آفتاب رسیده بر
مثل برگ عدس و شاخش نقد رشبری و بخش باریک و کوچک و کلش سرخ مایل بنفش بدبو و تخمش در غلاف
رقیق و قسمی از و کوچک برگ و ساقش مرتفع نمیشود در اول کرم و در دوم خشک و محلل و مدر بول و با قوه
قابضه و تخم و بیخ و کلش جهت مسهل بول و در کرد و فیابت مفید و ماسلیخین جهت صرع و فرحه او با رزن

وقدر

کل شیرین جهت سعلاة رحم و ورم آن بسیار نافع و ذرور و برش جهت زخمها و ریه باین کوبیده بپوز

انقرا

نرمنش از یکمثقال و نیم تا دو مثقال انقوا ایونانی اسم نباتیست کوچکتر از درخت انار برگش مثل برگ

بادام و عریضتر از آن و کمش شبیه بگل انار و دانه زرکتر و بخش سفید و کوچکتر و چون خشک شود تلخ

ازان آید و بیشتر در کوهها است و مخصوص زمانی نیست معتدل و منفع و در اشاطه و انعار قریب بشراب

انف البحل

و بالجمله شبیه جهت رفع توحش و جنون و تقویه حواس ذهن بغایت مفید حتی انکه چون حیوانی از بیخ برگ و شاخ

او بخورد باعث افراش و بیهوشی و صعاد برگ او جهت منع زیادتی فروخ خشبیه نافع و موزیست انف البحل بلغت

مغربی اسم نمریست شبیه بمنی کاو نبات او مابین نخود و کباه و ربیعی و برگش شبیه برگ و ازان ریزه تر

اندوطالیس

و کمش بمنش و شبیه بنیب بویی بمنش و ازان ریزه در معتدل و باقوه محلله و صلابات حیض و اشامیدن طبیخ برگ او

بالجمله جهت رفع سموم نافع و تسلول او محلل صلابات و مکن درد و کرمدن هوام اندوطالیس بیونانی اسم نباتیست

منبت از ساحل بحر روم شبیه بانسان و بسیار تلخ و بی برگ و بخش در غلاف مثل نخود و تلخ و تند و در مغرب

کلخ و طلخ نامند و ظاهر او نوعی از قاتل دراول بیم کرم خشک مدر بول و منفخ و محلل و تخم او و طبیخ او جهت استسقا

و جرب الطباع و جهت نفوذ سنگ مثانه و مدر بول و احتباس حیض نیز باو طلا، و حلو سا نافع و قدر نشر تبش از بخش بمثقال

زنجبیل

با شراب و اشتمال او و از طلخ بخش با سرکه تا ربع رطلی انگبز مؤلف جامع الادویه ابن الدوله کوبه گوید که ان گیاهیست

منبتش جرم جبال کیلان چون بروی او نشسته بزردی او نشسته بزردی زمین نخواباند و از دیگر انچه قسم نرست انار زرد

مسکا گشته و انچه از دست بهمان صفات بماند و بمنفعت مضاعفه خاصه تا مند کرم خشک و صعاد برگ خشک او با کوکرد و

بگرو زهی را زایل میکند و تخم تراو و بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شده سبق را زایل میکند و تخم

تراو و بغایت مورث نعوظ مردان و از قسم ماده موجب شده و سبق زبان و اندکی از دیا تراب متوم قوی بحدیکه تا شبانروز

۱۰ زیره

انا عاس

خمار او بیدار نشود و خوردن روغن زیتون با آب کرم رفع خمار او میکند و قدر نشر تبش تا دو درهم انا عاس بمزه فی

کیاهیست برگش شبیه بمرزنجوش و مایل باستدارد و شاخهاء او بسط بروی زمین و میوه ثمرش مثل فلافل

و ذهنها او بقدر خشخاش و بسیار تند و تلخ و کل قسم ماده و لاجوردی و قسم نر بغایت سرخ میباشند در آخر

دوم گرم و خشک و جالی و جاذب و مجفف بی لذع و منفخ سدا شامیدن آب او و تخم او جهت گزیدن افعی و صعاد و شش

جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیادت شدن قروح خبیثه و جلا راثار و غره آب برگ

نرگس النفس

قسم ماده او جهت تنقیه دماغ از بلغم و سقوط او در طرف مخالف جهت درد دندان و اکتحال او با عسل جهت قروح

چشم و جلا را باصره و جرب و بکه و سبل نافع و موش سیخ و مصلحش صمغ و قدر نشر تبش از نیم مثقال و بدنش عرطنیثا است

افسنتین

افسنتین بنا بست بمعنی شبیه بجرجیر و برگش بی تشریف و کلش مثل تریتیرک زرد بنیباشد و بر کهار شبیه

اطلس بر کل او راد و با حرکت افتاب مسیل میکند و مثل تناهزه با عدم حرکت هوا حرکت مینماید و مداومتش

مربع مایل بسیاهی در مصر و اطراف شام بسیارست و در مجاری آبها میروید و چون حیوان بخورد

نیز زیاد میشود و خوردن آن شیر را بغایت رقیق و سرد میکرداند و دوم گرم و در پرسته معتدل او در افعال

مشابه ابسنتین و مدر فضلات که عبارت از بول و شیر و حیض و عرق باشد و مقوی حواس و طبیخ او و ازالهٔ هموم

و قوی بشر است بدون مستی و خمار اندکی از کلش بدستور همین از بیخش و فعل بعقل نمیرساند و مقوی حافظه

و مطور عصار او جهت قلع بیاض چشم مفید و چهار درهم از تخم او با صحیح با شیر کوسفند مهیج باه بشخص صد ساله است

و مجرب افسانه و منفخ سدد و رنگ رخسار را سرخ کند و بدن را تازه بسازد و بر قان را زایل کرداند و مضر کرده

مصلحش عسل و اکثارش موزت در مفاصل و شیر تبش تا بچند درهم و از عصار و طبیخش تا هجده درهم و مدار آب انگور

مطبوخ با دارچینی زعفران و چون کوبیده آب او را با کر شیر بسیار ند جهت لیخولیا و مواد سودا وی و بغایت نافع

انسان جرکوش آدمی مولد ریاح و کشنده و ضماد او جهت تشنیف نافع و استخوان او مولد امراض مهاک
دمدا و آن مورث کوری و در دانستخوان بوسید و منع زیادتی الکه مجرب و انا میدان استخوان سوخته بریز
یک مثقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت نافع آزموده است و آب دهن کشنده کرم کودرا
و هوامیکه دکوش رفته باشند و نزاق کزنبل عنصفور جهت قطع نالیل و قوبا و بنهایی جهت نزف الدم و اندمال
جراحات و با عسل جهت کلف و جلا آثار لقوه نافع و ضماد کندم مخضوع افسان خصوصا کزنا تنها یا جهت
نضج و تحلیل اورام و بستن دندان مادو بار بازوی چپ ممسک درد دندان و جهت دندان شوار زایندن و منع خرف
موز و زهر او سمن مزن و خوبی مجاد و فصد ممسک قوس و مفاصل و عرق النسا و ثرب آن مورث بلاوت است
و خون حنفس سم قتالست و مورث جذام و طلا ران ممسک درد مای صعب و صول آن مانع حمل و خورانیدن حنفس را
جهت رفع تب لرز مجرب دانسته اند و بول افسان خصوصا الطفل جهت صرع کهنه و جرب منفع و حکه و قوبا
و قروح خبثه و عسر النفس و با آب نخود و ماء العسل جهت برقان و قطور او جهت بیاض عین و نمک منعفن
از بول جهت رفع بیاض چشم مجرب و در افعال مثل نشرزق و در صناعت بدل اوست و فضله الطفال
که غذای لطیف داده باشند خشک کنند نفوع او در حلق جهت خناق و ورم کلو و بدستور ضماد او
با عسل محلل قوبت و طلا ر او جهت حمره و جراحات و التحام آن و رفع غونت اعضا و اسهال کنند ران
جهت بطلان قطع اسهال و رفع سمیت جراحت حریره هوا رو قولنج و حکه بی عدیل و با عسل و شراب جهت رفع
کزنبل هوام لدوبه قتاله و بنهای بره و یکمثقال او را با یکمثقال لوتس او در مصعد جهت رفع سموم مصعد مثل
دار السکنه و زنجی مصعد مجرب دانسته اند و ستون محرق ان جهت قطع نعفن بی دندان و الکه و تقصان لثه

و دو یا سه دندان کوشت بر دندان مجرب است و چون ده عدد ناخن دست را سوزانیده با عسل تنخمی با بشند آن شخص
در مجبت صاحب ناخن تجدد نعشق رسد و بعضی گفته اند ناخن با نیز همین خاصیت دارد و موی سوخته افسان نیز با
چشم منع سفیدی موی و استسقا و دفع سموم قتال و نزا نیدن سنگ کرده و شانه و رفع ریو و بهر و الکتحال او
جهت بیاض چشم و قطور او با روغن کلمرغ جهت درد دندان و ورد کوش فرو را و جهت الکه و نزف الدم
و تجفیف جراحات و منع زیادتی نخمها و قروح خبثه و ساعیه مجرب است و چون پول افسان را در ظرف مسن با
عسل بسیار بجوشانند جهت بیاض چشم و طرفه نافع و عرق افسان که کبریت مدبر کرده نفتر و رونن منتاع تقطیر
کنند و در صناعت تقطیر مذکور و در دستورات افسانه الله تعالی مذکور منبود و ارسطو کوید انسان ابی که خصیه
افعا را خشک با شند جهت نب و رم جگر و صع قوا در افع عظیم دارد و چون تعالی با سموات بتدریج تعذیه
کنند جمیع اجزا و نفاس او قاتل کرد و دو هیچ حیوانی قابل انتقسیم تعذیه نیست و سنی افسان جالی بهق و برص و
کلف و مجروح منیه محدث جذام است و مجرد انسته اند اقوطیلون نمانیست بی نمر شبیه به بنات کدو و آن
نیلند کوبه جهت جراحات تازه نافع است و در حال التیام و بهدا ندرون طوطی شبیه است به برک بید خشک شده
و از آن عریض تر کرم و خشک و منفع سده احشا و جهت در دو مفاصل نافع است انبج هندی انبه نامند ثمر درخت
هندی بقدر درخت گردکان و ثمر بعضی مثل بادام سبز و از اول تکون تا رسیدن سبز است بعد از رسیدن زرد
منبود و بعضی ثمر فلس سیب و نارس او با عصوصه دانه ترشی و چون برسد شیرین و ترش شیرین کردد و در اسهال زرد
و شیرین خورد هر دو قسم آن خوشبو میباشند و در دوم کرم و در سیم خشک و کوبند فیر رسید، اورا در اول
سرد است غاسل اخلاط لزجه و بی ثقل و مقوی نفس و جهت بیکو کردن رایحه دهان و منع خفقان سرپارد
و رفع کبر و تقویه مری و ترشی او جهت قطع طحال و بر انکختن آنها و بر انیدن سنگ کرده و شانه و دانه او

اقوطیلون
اندرون طوطی
انبج

انجبار انجبار

و دانه او جهت سفید کردن دندان و خاکستر چوب آن جهت نزف الدم و طلا به شاخ او جهت دراز کردن سیاه
مو نافع و گویند مضعف جگر است و مصلحش مویز انجبار نباتیست برگش شبیه به برگ رطبه و باندک زغنی
و شاخهای قوی تر از شاخ رطبه و مایل بسرخی و بقدر قامتی و در اکثر بر علیق متشبک میشود و آنچه در نزدیکی
و گلش سرخ و بعد از ریختن گل علافهای کوچک ازو بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه است و بیخش خشبی و سرخ
و مستعمل از و عصاره بیخ تازه آن و ریشهای باریک اوست و آنرا الحا انجبار گویند و در سیم سرد و خشک چون
جمیع اعضا خصوصا از سینه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات و مسکن قی و مقوی امعا و اعضا و جهت تسکین
التهاب صفرا و غلیان خون و ضعف اشتها و بوالدم تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل
تازه و کهنه حتی زبول را نافع و ضماد او و آشامیدن او جهت سحج و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی
عضل و فسخ و هتک آن و درد دش جهت رویانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع و قدر
شربتش یک مثقال و از عصاره او یک درهم و از برگش پنج درهم مضر مرورین مصلحش زنجبیل و بدلش مثل
او زرشک و ربع آن گل ارمنی است انجدان بفارسی انگدان و بلغت دار اللرز کوله بر نامند تخم
نباتیست ساقش مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی نزد میشود و برگش شبیه به برگ کلم و از آن بزرگتر و
چیزی مثل شبت و سفید و ثمرش بعد از رسیدن سفید و مدور پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو و ساق او را
بترکی بالدرغان و بیخش را محروث و صمغ او حلیت طیب نامند و قسمی از آنرا ثمرش سیاه و بدبو بود
و برگش مثل صفحه سوخته پر سوراخ و ساقش ضعیف تر از قسم سفید و صمغ او بدبو حلیت منتن و بفارسی
انگوزه و گیاه او را کماه نامند و سفیدش بهتر از سیاه و در دوم گرم و خشک و سیاه او در سیم و مدر بول
و حیض و شرب و مسخن گرده و روده و ملطف غذیه و محرک باه و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و جهت عسر بول بلغمی

انجدان

در سیم خشک و جهت اسهال مزمن گویند مجرب است و جهت یرقان زرد و سیاه نافع و قدر شربتش تا ده درهم
و در آخر دوم سرد و در اول خشک و مدر بول و حابس اسهال و جهت سموم و گزیدن رتیلا و ضماد شراب
جهت منع روئیدن موی که قبل از بلوغ طلا کنند موثر و قدر شربتش تا سه درهم و مضر گرده
کثیر او گویند عسل اوسپند اسم فارسی نوعی از نیلوفر هندیست در سیم گرم و خشک و محلل ریاح
و مواد بارده و قدر شربتش یک درهم و بیخش سرد و خشک و فعل و طبع مثل لفاح و جهت بواسیر و صداع
نافع مضر مثانه و مصلحش عسل و قدر شربتش نیم درهم و بدلش بیخ لفاح است اوقیموندا س بیونانی اسم نباتیست
شبیه به باروج شاخهای او بقدر شبری و مرغب و مایل به تیرگی و تخمش شبیه بتنوبین و سیاه و در غلافی
مثل غلاف بزر البنج و مستعمل بیخ اوست در دوم گرم و خشک و ملطف و مجفف بی لذع و یک درهم تا دو درهم
او جهت نیش افعی و هوام با شراب نافع و یک درهم او با مرصاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند اونومالی
بیونانی شراب و عسل است که شراب دو چندان عسل باشد یا بقوام آید یا عسل را با آب انگور بجوشانند و اخیر در
جلا و تحلیل را نضاج قدری تر است و هر چند کهنه شود تلیین او کمتر شود گرم و خشک و مفتح و محلل و ملین طبع و
مدر است و بعد از اطعمه نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده گردد اوتیا بیونانی اسم
عصاره نباتی است منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگش شبیه به برگ تر تیزک و پر سوراخ که گویا کرم زده باشد
و کم آب و ریزنده و گلش زرد و بزرگ شبیه بعصاره مامیثا گرم و تند و جهت ظلمت چشم و تنقیه آن و سلاق و دمعه
بغایت نافع دانسته اند و بعضی اختلاف نموده اند و عصاره خشخاش و غیر آن دانسته و مولف تذکره توضیح بعصاره مذکوره
کرده است اوجالینوس ابو خلسا است اوقیمن بیونانی بادروج است اوراجالیون بیونانی کرفس جبلی است چه او را
بمعنی عسل و سالیون کرفس است اوذر بیونانی عصاره قثاء الحمار است اوکسومالی بیونانی سکنجبین عسلی است

اوسپند

اوقیموندا س

اونومالی

اوتیا

اوبلج برکی اطریه بی ترشی است اورمالی یونانی دهن علی است وعسل داود کوینده وآن روغنی است غلیظ و الیه

نیرنی واز ساق درختی حاصل میشود هم چند کهنه کرده دکرم تر وحت حرب طب و در مفاصل و تاریکی چشم نافع

درهم او با آب مسهل قوی بلغم خام و موش سیات و سستی برن افتد و مادام کم عمل آن تمام نشود

رفت او بیاض یونانی افخوانست او توسالیوس یونانی قرالعین است او ریزا یونانی وا

او فطاریون غافت او رفی لوف الصبر است او بقاس صغوست او زرباباری یونانی فلفل

المارست او رن یونانی بفض طوبست او فیلس یونانی دحمک است او نغلس یونانی لسان الحمل است او

یونانی شمش است او درحودس یونانی زمین است او بوفوس یونانی کرم العنب است او جابلغت سکا

درخت غرب است او بهوه بهندی آرالست او ت بهندی اس است ایل است او نفس یونانی اسم الطفار

او حی بلغت مازندرانی حشیشة العلق است او کلیک برکی اسم دیست او زالک برکی حرمل است او تلکه

برکی اسم ریح است او بکه برکی اسم ریست او س بهندی اسم نیم است اهلیلج اصفر هلیله زرد است او بهتر

بالبند زرد مایل بسرخی مایلاست در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل بعصر صفرا و بلغم رقیق و مقوی

معده و دفع و منع سده و سطبوخ و مشروع او بهتر از جرم آو و جرم او در علیجات محدث قولنج اند بسبب

دفع رقیق خلط و باقی ماندن غلیظ و مجموع آن مقوی حواس و ذهن و جهة خفقان و صداع و سنان و خدام و حمیات

مزمنه و در درد سر و استسقا و ریاح بواسیر و بواسیر و منع صعود بخار بدماغ و مصفیه رنگ رخسار و اطفار با

سودا کار احراق صفرا با شهد نافع اند و بعضی در حمایت منع کرده اند و امغول حی است مکرانه خلط غلیظ با صفرا

و بلغم رقیق مانند بدستور در حقنها منع نموده اند و در شرح اسباب در قواعد کلیه علاج سرسام صفراوی مذکور است

که هلیله در حقنه آن باید کرد و امغول البته نباید و حقر در حقنه اسهال کرانی که باسد و نهایت وضع اسهال

تبود مکرر کرده باعث رفع علت شده و استدلال مانع بسبب عصر آن صورتی ندارد و چه حقنه را از دو افیضه ا

نه دام باعث انضمام و بقای مواد غلیظ کرد و خصوصا که با ادویه بلینه و مفتحه و حار ایمعاق او باشد

عده از خشک هلیله قوی الفعل و قلیل المقدار است و در دستورات مذکور میشود و زرد هلیله زرد جهت معده

و تجفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصا گاه در خمیر کرفته بصورت اوند بشود قطور آب خیسانیده او بین آثار

دارد و سنون او ورد انه او جهت تقویه لثه و خون بن دندان و رویاندن او کوشت آن و مضرسل و مصلحش

عناب و سپستان و مصلح قبض لازم عصر او روغن بادام و قند و زنجبیل و قدر شربت او چرش تا

پنج درهم و در مطبوخات و مشروع از هفت درهم تا دو درهم و بدلش در غیر اسهال پوست انار و کوبند قبض

بدلاوت و از خواص مجربه اوست سرعت کد خدا شدن معادن خصوصا حدید اهلیلج هندی و اسود نیز مانند

هلیله سیاه است او بیدانه بقدر مویز سیاه و صلب است دو دوم خشک و در اول سرد و مسهل اسود

او منقی خون و روح از خلط سوداوی و جهت بواسیر و تقویه جشا و در دسر و ضعف طوبت معده و ضعف دیوناب

و جهت اسهال مفید و نگهدارنده آن و همینه در دهان باعث تقویه لثه و بنفسجیت مویز و کوبند مضر جگر است

و مصلحش عسل و قدر شربت او از چرش تا دو مثقال و در مطبوخ و ناهفت مثقال و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف

و زنش عفص و خمس آن مورد است اهلیلج کابلی بهترین او بالبده و سیاه و اکرام باعتدال مبدا مسهل ملغم

و سودا و صفرای مخلوط با خلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و در قوی مزاج هلیله زرد و سیاه و مجموع خواص

در هلیله زرد مذکور شد و کوبند چو بکمال هر روز یکعدد در اتا ول غاید موی سفید نشود و بعضی از این

خاصیت را مخصوص هلیله هندی و بعضی مخصوص هلیله بر ورده کابلی دانسته اند و

بالجمله جهة دفع ضرر آبها و لیسیار خوردن آب نافع و دانه هلیله مدر بول است

اهلیلج هندی
هلیله سیاه

اهلیلج کابلی
هلیله کابلی

ذرور محرق او جهة قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه
و قدر شربت او از شش تا سه مثقال و در مطبوخ تا شش مثقال و بدلش هلیله سیاه
و مربای او کر زیاده از یکسال روز نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده و هلیله
و مقوی جگر و حواس است اهلیلج چینی از صنف کابلی است رزد مایل بسبزی و سیاهی
و کوچک و درشت دانه و کم و بیش و مایل ببند و تیز و ضعیف الفعل بحدی که
باوجود سایر هلیلج استعمال نباید نمود اهال از جمله اغذیه است و آن مرق
گوشت و بقول مطبوخ است که صاف کرده بیاشامند و بعضی را ترشی در حین
طبخ داخل کنند و حوامض و توابع نوع بقول و امثال آنست اهلیله بهندی حرمل
اهمونیون یونانی اسفیداج است ایما دافوطالی یونانی بمعنی عشبه بکر
مقدسه است و در مصر زیتونیه نامند نباتیست زیاده بر زرعی و شاخهایش
برگره و ساقش باریک و برگش از هم متفرق و از برگ بلوط باریک تر
و کوچکتر و اطراف آن پر دانه و بیخش باریک و دراز کلش رزچون رصفه
مس این کیاه را طرح کنند زنگ نقره کردد بلاعوض در آخر دوم کرم و
خشک و کویند معدلست مجفف و مفتح و جهة تحلیل ریاح و دردمان و بتوان
دلهاة و استسقا و باترات جهة یرقان و سبز و بخور مرض مسقط جنین و ضمار
و ترشیح کبد و بیخ او جهة تهتس هوام و طلای برکش جهة اورام حاره
و قروح و آشامیدن کره اسفل جهة تب یومی و کره ثانی جهة تب بلغمی

و ثالث

و ثالث جهة عب و رابع جهة ربع کویند مجربست و تعلیق این نبات را
روم و فرنک موجب اکرام و اعزاز دانسته اند قدر شربتش از یکمثقال
و مثقال و مضر سقل و مصلح کیتر است ایذا اذدا یونانی نباتیست
برکش شبیه برکک آس بری و اصل برک خیری طویل شبیه بخوط تاک انکور رسته
و شکوفه او بر سر آن حوضا می باشد و طعمش بسیار قابض در دوم سرد و در سیوم
خشک و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت و قدر شربتش تا دو مثقال است
ایذبقون یونانی و بعنی هندیست و آن جزیست شبیه بصمغ که بر صدف قوقو
جمع شده خشک میکردد و رنکش مثل سُرمه و مستعمل صباغانست مبرور با تحلیل
و جهة ورم حار و قروح عین نافعست ایریغادون یونانی بعنی الشیح فی الربع است
و آن نباتیست ساقش قریب بذرعی مایل بسرخی و برکش شبیه برک ترة تیزکست
و بسیار کوچکتر ازان و کلش مایل بنفشی و ابنوه و در روشنایی و در وسط
کلش چیزی باریکی موی رسته است تیز مخیخی و در بهار سفید میشود و منبتش شهرهای
خراب و رنین سوزه است و بیخ او نفعی بنیت بسیار سرد و باندک تحلیل
و خوردن تازه او در رحال موزث خناق و در فعل مثل قطر و ضمادش جهة ورم خصیه
و معده و باکندر جهة جراحت عصب و سیار اعضا نافع است ابرسا یونانی
بعنی قوس قزح است و مراد از بیخ سوسن کبود بریست چه سوسن کبود در رنکش
مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی است و بیخ سوسن کبود بیل و جیبا بهی دراز

ایذا اذدا

ایریغادون

ابرسا

و بقدر انگشتی و بر کره است در دوم گرم و خشکی او کمتر و ملطف و مسخن و مسهل ماء
اصفر بلغم و غلیظ و مره صفرا و جهة سینه و شش و مغص و درد جگر و سپرز و لرزه که از
برودت باشد و ضیق النفس و ربو و اعیا و احتباس حیض و استسقا و یرقان و بواسیر
و عرق النسا و امراض رحم و با سرکه جهة گزیدن هوام و ورم و سده سپرز و با شراب
جهة پاره شدن عضل و بی شراب جهة مدبری خمر چون مضغ کنند و ضمادش که
پخته باشند جهة درد رحم و صلابة و انضمام فم رحم و اورام صلبه و قرحه
و خنازیر با سرکه جهة درد سر کهنه و با دو چندان از خربق سفید جهة کلف و
فرزجه اش با عسل جهة اخراج جنین و ذرورش جهة رویانیدن گوشت بر استخوان
و التیام زخمهای عاریه و بدبوی ناصور و با عسل جهة پاک کردن چرک زخمها
و جلوس در طبخش جهة صلابة مقعد و رحم و امراض بارده آن و قطور طبخ او با سرکه
جهة نزلات و دوی گوش و مضمضه او جهة درد دندان امتلائی و روغن او
جهة گشودن افواه و عروق بواسیر و آشامیدن او جهة دفع سمیت قسط و
بیخ کشنیز و یک اوقیه او مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهة خشونة قصبه ریه
مفید و بدلش دهن الغار و بدل او ابرسا در اسهال ماء اصفر ثلث وزنش
مازریون با بیست مثقال شیر شتر و قدر شربتش تا دو مثقال و گویند مضر شش است
و مصلح او عسل است ایدمونانی بیونانی حیریست شبیه به پشم و مایل به سبزی
و بر ساق و شاخهای درخت جنگل مسکون میشود و در تنکابن دارچ نامند سرد و
خشک

ایدمونانی

و خشک و جهة اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق جهة نزف الدم جراحات تازه و کهنه
و محرش جهة قروح بغایت موثر و قدر شربتش از دو مثقال تا سه مثقال است ایل بفارسی گاو
کوهی است و انواع می باشد نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشهای گرم سیر می باشد و بقر
الوحش نام اوست و بفارسی گوزن گویند بهترین انواع است و نوعی در دامن کوههایی که درختان
می باشند و در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان موی او مایل بسیاهی و در فصل گرما سرخ میشود
و بی دنباله است و دغل نامند و در تنکابن شرکا و بترکی جوبر گویند و نوعی که در کوههای گرم سیر
می باشد از دغل بزرگتر و دنباله دار است یحمور گویند و نوعی که در کوههای سرد سیر می باشد بقر جبلی
نامند و همه آن هر سال در پائیز شاخ می اندازند و قوی تر از اول و بر فروع نمی آرند و بغایت
طویل العمر می باشد و گویند که بعد از هر صد سال مثانه دیگر در او بهم میرسد و بعدد مثانه عمر او
معلوم میشود والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده از خواص ایل است
که مازو را بنقش از سوراخ بیرون آورده میخورد و در خواص تفاوتی ندارند گوشت اقسام
او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و دنباله همه انواع
از جمله سموم و گوشت او در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند با سمیت است
و مصلح گوشت او نهایت طبخ اوست با روغن و آشامیدن شراب و ماء العسل بعد از آن
و شاخ سوخته او یکمثقال با یکمثقال کتیرا که مصلح ضرر اوست بمثانه جهت نفث الدم
و قروحه امعا و قطع خون و اسهال مزمن و قولنج صلب و یرقان و درد مثانه و سپرز
و سیلان رحم نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفالی گذاشته در تون حمام بسوزانند

ایل

گاو کوهی

تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زایل کند و با روغن
جهة شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهة تقویة باصره و منع سیلان مواد
و تنقیه قرحه چشم مفید و سنون او جهة تقویت دندان و فلاع بغایت موثر و طلاء آن
بر عانه و پستان مدر حیض تعلیق شاخ و پوست قضیب و خصیه از هر یک جهة منع گزیدن
مار و هوام مجرب و یکمثقال از خون رشته او جهة اسهال مزمن و قرحه امعا و طلاء دنباله
سوخته آن با شراب بر ذکر و کنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور هر حیوانی بغایت موثر
و بخور شاخ او جهة گریزانیدن هوام مجربست و چرکی که در چرک جوف تحت چشم او جمع
میشود و عوام تریاک کاوکوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروقست
و هرگاه طفلی را بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر
حل نموده در کامش کنند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت
آن طفل مار سست شده حرکت نتواند کرد و مجربست و قضیب مجفف مسحوق او با شراب او
امثال آن جهة تقویت باه نایب مناب سقنقور و یک مثقال او تریاک گزیدن افعی و مقیت
حصاة است و پنیر مایه او مقوی باه و حمول او سه روز که بعد از طهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه او
و جهة تشنج و امراض بارده و مانع و محلل صلابات است ایدوسارون فارسی است
ایطاماس درخت عرب است ایقاقابس عقص سیر است ایرقان حناست ایزیزا
عشبة النار است ایدع دم الاخوین ابهقان جرجیر بریست ایلینون اسقولوا
قندریونست ایوس یونانی نحاس است ایوس یونانی زنجار است اباطیس

یونانی

یونانی سلیخ است ایکسلین رومی آبنوس است ایکده عنبر است ایبک ترکی ابریشم
ایرک ترکی قاقم است اینک ترکی بقر است ایشک ترکی حمار است ایپار اسم
ترکی مشک است ایلوا بهندی صبر زرد زرد است ایرساد بهندی بابونج است حرف الباء
بابونج بفارسی بابونه گویند و در جمیع اجزا مثل اقحوان است مگر در گل که کوچکتر از اقحوان است
در دوم گرم و در آخر اول خشک و لطیف و محلل بی جذب و مفتح و مدر بول و حیض و
عرق و شیر و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و جهة تب و جهة تب بلغمی
و سوداوی و مرکبه و تنقیه سینه و درد سر و نزلات و امراض دماغی و تحلیل بقایای رمد
و ریاح گوش و درد جگر و احشا و مقعد و رحم و احتباس حیض و عسر بول و عسر ولادت
و اخراج سنگ مثانه و تسکین دردها و ورم جگر و ربو و یرقان و اعیا و عفونة سودا
و بلغم و قولنج و ایلاوس شربا و ضمادا او نافع و طلاء او ملین اورام صلبه و نشستن در
طبیخ او بدستور نطول آن در اکثر علل مفید و مضر حلق و مصلحش عسل و شربت انار و خایدن
او جهة فلاع و ذرور او جهة غرب منفجر بغایت نافع و قدر شربتش تا سه مثقال و
بدلش قیصوم و برنجاسف و اقحوان و بیخ او گرم و خشکتر و در افعال قوی تر از گل او
و یکمثقال او با شراب العسل بسیار محرک باه است و روغن بابونه که بدستور روغن
گلسرخ ترتیب دهند گرم و محلل اورام بارده و مجفف و طلاء او جهة رفع تب
لرز بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و رفع اعیا و تسدید مسام که از سرما باشد
و تمدد و تحلیل ریاح اعضا و گرانی سامعه و درد کمر و مفاصل و نقرس نافعست

زانه

حرف الباء
بابونج
بابونه

بادنجان

وگویند بجوز بابونج باعث گریز اندین هوام میشود بادنجان معرب از فارسی
و بعربی معدورعذ گویند بستانی او را دو دوم کرم و خشک گویند خشک او در سیم است و مقوی معده
و مفتح سدد مری کرا نخیر لو بهم رسد و خفقان سدد و یلان صلابت و بالغص ملین طبیعت
و با سکه قابض و مدر بول و بالخاصیه مسکن صداع حار و خوسبو کند عرق و دافع صداع
که بدلوی زیرلغاب و کتیرا لذان مسکن و مجفف رطوبات غریبه و موارث درد پهلو و سرفه
و بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح او طبیخ است با لوف و
گوشتهای فربه و سرکه و خوردن او با ب لا رآتش و شیر مزد و نارد ان و گوله پودگرز
و انتهر آن و ضماد او نیز آن کرا قاع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض معده و درد
و دنبار و شکوفه او بعد لاپوب کردن معده با لوف با بونه جهت قدم و بواسیر مجرب
جهت بادنجان لاهر انچه کر مضمون لفوصاف نفع آب او لا با لوف نیخوان بخوشنند تا اجماع او نفع
دهد سوء تا یکساعت یک بدن مبللو و در رفع مالیخولیا مجرب است خصوصا شب از تقاطر
بندد و لوز با آن اضافه کنند و لکار آب او با لوف بحکیان محو سیه جهت سعفان و درم صلب
و وجع قاری کرا نسرا دیوف بر است و با سپیدا بیشتر نبات مفتود و خوب رسیدا سو
کرتخمش زرد شده بیشتر مهرا کنند و تخم او لا با موم او بیضه بمالند تشقق میانی انگشتان را و درعات
زایل کند و هر گاه بادنجان زرد شده را خاید کف دهنش لا بحم کند و دود قریب یک لوز در قرن
و تنور گرم بگذارد و با لوف سوده لا لا بسجاق کند جهت درد لوسی مجرب است و چون اقاع و ملتش سو
اضافه نمایند جهت بواسیر مجرب است و لا خواص او است کر سبب کلاز معادن میگردد و جهت نوشت او سو

در او گذشته

ریشه او مثل نعناع هر سال سبز میشود و کر به این عدا دوست میدارد و جمیعی که
مردم را کی میدانند آنچنان نیست و آنچه مؤلف اختیارات بدیعی گفته که آن
بالکل غلط است چه تخم بادرنجبویه باریکتر از تخم ریحان و اعبرست و حقیر و تخم
بالکل را کشته گیاه او را از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز سبز را زرک
است و در بوی مثل شاهسفرم و بادرنجبویه در دوم گرم و مقوی دل و دماغ و حواس
و معده و جگر و مفرح و منقح و ملطف طعام غلیظ و ناضم و موزت ذکا و حفظ
و جهت عسر النفس و خفقان و غشی و فواق و تحلیل سوداو امراض بلغمی و کابوس
و نفض و امراض ورکین و کرده و رفع سموم مطلقا دو خنه سودا وی و سدده دماغ
نافع و ورک مسحوق او از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه
و تیلا شتر ما و ضماد او مفید و خایدن او جهت ازاله بوی شراب و بدبوی دهان
بسیار موثر و مضمضه طبخش جهت فساد دندان و جلوس در آن جهت احتباس حیض
و ضماد تش جهت درد مفاصل و طلا از آب او جهت جرب سودا وی و نمله مارفارسی
و لکه و رفع لرز و قشعریره و با نمک جهت خارش ۳ درهم او با نیم درهم نطرون
جهت قرحه ها با یکمثقال نطرون جهت رفع ضرر قطر و سماروغ ملعوق او
با عسل جهت عسر نفس انتصابی نافع و مضرود ک و مصلح او صمغ عربی و کندر
ادرش دو وزن آن اریشم و دو ثلث آن بوست ترنج و قدر شربت او
از خشک او تا ده درهم و از تازه اش تا بیست درهم است و گویند چون یکساق

اورا بارنیه وتخم خشک کرده در پارچه یا ریسمان ابریشم بسته باخود نگاه دارند ماهیت
محبت دلها می کرده وتخمش از افعال ضعیف تر از ریکش ومثقال او جهت دفع لرز
ومعض نافعست وقدر شربتش تا دو مثقالست بالنکو نوعی از ریحان ودر بوستیها
وسبز مایل بسفیدی ست وبرگش کنگره دتر ویف وتخمش از تخم ریحان بالیده تر
افعال قریب بتخم شاهسفرم وجهة اسهال صفری ودموی که از امعا باشد باکلاب
مجرب وجهة مغص ورجز مفید وقدر شربتش دو مثقالست وبدلش تخم ریحان

بادرویه ریحان کوهی بادرویه لغة بطی است وبعربی حوک وبفارسی ریحان کوهی نامند نوعی از ریحان
کوهی نامند نوعی از ریحان وبرگش ریزه وساقش مربع وبرشاخ وکم بوی تر از ریحان
وگلش مایل بسرخی ودر مصر ریحان احمر نامند وبری وبستانی میباشد وخریفی نیست
نه ربیعی وظاهر اتخمش تخم شیرینی است که شیرازی آرند وباشربت قند میخورند ودر
دوم گرم ودر اول خشک وبارطوبة فضلی ومفرح ومقوی دل وفم معده ومهیج
شیر وبول وحیض وعرق ومنضج ومحلل اورام واستنشاق کوبیدهٔ او معطس قوی
ومليّن طبع وجهة خفقان وغشی وعسر النفس وضعف جگر مارد وشدة سبرز
وتقویة قوة شامه وبرزایندن سنگ مثانه وسقوط آب او باسرکه وکافور جهة
رعاف وقطع عصارهٔ آن جهة جلاء بصر ودمعه وطلای او جهة اورام حار
نافع وتضمید او بر پستان رادع اورام او ومولد شیر است وخائیدن او جهة
دفع کندی دندان وزایل کردن رطوبات عارضی سینه وشش ودر گوش

کذا نقل

باذهر زهر مهره

اندانش او جهة درد آن موضع دا گذاردن آن مولد خلط مراری وظلمت بصر وباعث صدر وسواد
گردیدن مولد کرم معده است ومصلح آن خرفه وخیار وسرکه ودر شربت از آبش تا دو مثقال
وبدلش بورنی وسوسن است واز خواص اوست که چون خایده در آفتاب بگذارند کرم او
سوده شود وچون در اول زوال آفتاب بکل نخایند یکسال دردندان نگردد وتخمش نافع تولد
سودا وجهة عسر بول وتحلیل تصلب نافع وضماد او بر پستان مولد شیر ودر شربتش تا نه مثقال
وروغن او گر آب او را بمثل آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن باقی ماند کرم وباقی
وطالی وضعف واقیهٔ او با آب کرم جهة اخراج کرم معده وطلای او جهة موار بارده وتحلیل
رطوبات وتقویة عصب نافعست باذهر اسم فارسی تریاق است وبعربی حجر الستم نامند
ومراد اطباء از و حجریست کانی وهرگاه باذهر حیوانی استعمال نمایند مراد از و حجر اللبیس
ومولف اختیارات بدیعی انکار معدنی بودنه وتوجه آن نشده واین بی معنی دلیل است بر
عدم مطالعهٔ کتب معتبره واین تلمیذ در معنی گوید که معدن از برای ارسطو وغیره اقامی
هند واو ایل چین است وپنج قسم می باشد سفید وزرد وسبز واغبر ومنقط واز ایشان در طب
ملوکی کرمان فرموده ما بین زردی وسفیدی وبرنگ وتم مشابهت نموده ودر رفع ضرر
بیش تجربه کرده واین مندوبه گوید که رزد مایل بسفیدی وسبزی است ودر نخت مسطور است
که معدن او کرمان در کوه زرند است وسه قسم می باشد سبز نیم رنگ وزرد مایل بسفیدی
ومایل بسرخی وجبزی ما اوست که در آتش می سوزد واز احاط افشطان نامند
وحقیر قسم سبز رنگ تیره ورزد مایل بسیاهی وزرد کاهی مشاهده نموده است

و گویند امتحان او آنست که زرد چوبه بر روی سنگی بسایند بعد از آن پازهر را هرگاه رنگ
زرد چوبه سرخ شود خوبست والا فلا و گویند علامت خوبی او آنست که در آفتاب گرم
عرق کند چون سائیده بر موضع گزیدهٔ افعی و مانند آن بپاشند سم را بطریق شنج
رفع نماید چون قدر جو را با آب سائیده در گلوی افعی و مار کنند بکشد و یا بحیوانی نیش
و امثال آن داده پازهر را بدهند هرگاه از آن سم خلاص یابد خوبست و حقیر این
امتحان را بهتر می داند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و تا دوازده جو آن
مقاوم جمیع سموم حیوانی و نباتی و معدنی و مداومت هر روز بقدر قیراطی حافظ
صحت و مانع ضرر هوائی و بائی و اختلاف میاه و اهویه و نگاه داشتن او مانع گزیدن
هوام و موافق جمیع امزجه و مقوی دل و اعضاء رئیسه و حافظ حرارت و رطوبت
غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کنندهٔ سمیت آن و مبهی و مقوی اعضاء قوی
و مفاصل و محلل و رادع اورام بارده و حاره و جهة خفقان بغایت مجربست
قدر شربتش در رفع سموم از سه نخود تا دو دانگ و در سایر خواص از یک قیراط
تا یکدانگ است گویند آشامیدن نیم دانگ از عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد
جهة ازالهٔ خفقان فی الفور مجربست **پادزهر حیوانی** مراد از مطلق او حجر التیس است
و آن سنگی است در شیروان بز کوهی متکون میگردد و اکثر او طولانی مثل بلوط می باشد
و بهترین او سبز مایل بسیاهی شود و براق و تو بر تو مثل پیاز و در جوفش چوب مخلصه
باشد و آنچه مدور مشاهده شود در جوفش تخم مخلصه یافت می شود و چون با سرکه بسایند

پادزهر حیوانی

مایل بسرخی

مایل بسرخی باشد و نوع هندی او را سیاهی بسیار غالب بر سبزی و در جوفش پشم و سایر
اخشاب یافت می شود و در خواص بسیار ضعیف تر از نوع شبانکاره شیرازیست و فرق
میان عملی و غیر عملی آنست که چون سوزنی را گرم کرده در صلبی فرو برند سر سوزن
زرد شود و دودی زرد مشاهده گردد و از عملی دود سیاه در آخر دود سیاه
در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک و مقوی جمیع اعضا و مبهی و تریاق سمومات
و در خواص مثل معدنی مگر آنکه در محرور المزاج بغایت مضر است و محرق خون و مورث
التهاب و اسهال دموی و محلل اورام بارده و با آب کشنیز جهة حاده نافع و طلاء با گلاب جهة
طاعون و فتوق بواسیر و با شراب و تنهای جهة گزیدن زنبور مجرب و قدر شربتش از
یک قیراط تا دوازده قیراط و نوعی فادزهر حیوانی حجر الایل است که از گاو کوهی گیرند
و ابن جمع گوید که بهترین فادزهرهاست و موافق جمیع امزجه است بالخاصیة و چون سه روز
نیم دانگ از آن بنوشند هیچ سمی در مدت حیات در او اثر نکند و در سایر افعال
مثل پادزهر معدنیست و نوع دیگر حجر الحیة است و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
پادزرد لغة فارسی است بعربی قنه و بترکی قاسی نامند صمغ نباتیست برگش شبیه
به برگ خیار و مشابه به نبات سکبینج و ساقش باریک تر از و و سفید آن که مایل بزردی
در مالیدگی شبیه بکند بهتر از سرخ و زرد و ثقیل است در اول سیم گرم و در دوم
خشک و قوتش تا ده سال باقی است مفتح و محلل و ملین و مسخن و مدر حیض
و مسقط جنین و با عسل مفتت حصاة و مفتح سده گرده و تریاق سمومات
و جاذب و جهة عسر النفس و سرفهٔ کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر

پادزرد

قطع عضل و امراض عصب و علل بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و با شراب
جهة سموم و طفیقون نافع و ضمادش جهة دمل و خنازیر و اعیا و کذار و کلف و قلع آثار
و با مرهمیا جهة رویانیدن گوشت و گذاشتن او بر دندان کرم خورده
جهة دفع درد آن و بخورش جهة صرع و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه نافع
و مضر دماغ و مصلحش روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح است و قدر شربتش
یکدرهم و بجهة سموم یکمثقال و بدلش هم وزن آن سکبینج و ربع آن جاوشیر است
و قطور او با روغن سوسن جهة درد گوش و درد سر بلغمی مفید است **باداورد**
لغة فارسی است و کنگره سفید نیز گویند و بعربی سوکه البیضا نامند و مؤلف جامع
تیمی او را عصفر بری می داند و آن نبات خاردار است بقدر دو ذرع و ساقش
بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از آن و مثلث و سفید و مرغب و خاردار
و ثمرش مثل قبه و پرخار و گلش بنفشی و در جوف قبه چیزی مثل پشم و خارهای
قبه بقدر سوزن و تخمش شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را عنبر باد آورد
نمیدانند و می گویند شکاعی اسم عربی است و باد آورد اسم فارسی او
و تحقیق آنست که یکجنس اند و شکاعی را گلش مایل بزردی و برگش عریض تر
و سفیدتر و قبه او بزرگتر و ساق او کوتاه است و تخمش با اندک پهنی در اول
گرم و خشک گویند در اول سرد است و اظهر حرارت اوست و بیخش قوی تر
و با قوت مبرده و مجففه و محلله است و تخمش گرم تر و لطیف و مفتح و قوی
تر از برگ اوست مسهل بلغم غلیظ و سودا و مدر حیض و بول و مفتت حصاة

و مفتح

باداورد

و مفتح سدر و محلل و با قوت قابضه و مقوم سموم و یکدرهم از بیخ او جهة نفث الدم
و اسهال کهنه و درد معده و عسر بول و گزیدن هوام و تبهای مزمن و بلغمی و سوداوی
و ضعف معده و استسقا و یرقان و تخم او جهة گداز و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر و
سرفه و مالیدن ساق تازه او را بر داء الثعلب جهة ازاله و نسته اند و مضمضه
بطبیخ او جهة درد دندان و ضمادش جهة ورم بلغمی و آب او جهة رفع تشنگی و التهاب
نافع و مضرش و مصلحش افسنتین و بدلش شاه تره و قدر شربت از تخمش تا دو مثقال
و از آبش سه مثقال و از خواص بیخ اوست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند
باریلر فالن بلغة اندلسی عینه گویند و آن نباتیست بی ساق و برگش شبیه
به برگ لبلاب کوچک و در شعب برگش شبیه بدتر و با رطوبتی بسیار چسبنده
و مرغب و تند بو و بر جامه و بسایر اشیا می چسبد گرم و محلل و مقطع و مجفف قوی
و تخم و برگش مدر بول و اکثار او مدر خون یکمثقال آن با شراب جهة سپرز و ضیق
النفس و ضماد کوبیده او بر اعضا مانع قشعریره تنها و بحدی مجفف منی است که چون
سی و هفت روز تناول کنند قطع نسل کند و طلای او محلل سودای بلغمی است و سوداویست
بارود باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد
و باصطلاح اهل عراق اسم سوده است و در ایقر مذکور است که آن بخار مائیست
که در سوده زار منعقد گردد و بعد از رفع اجزاء کثیفه شبیه بنمک سفید میشود
و بجهة تحریک اشیاء ثقیله و تغیر معادن سالیوس صقلی استخراج نموده و بالفعل

باریلر فالن

بارود

مرکب اورا باکوکرد و زغال چوب بید یا رود نا مندازسموم و طب غیر مستعمل و در و را و حایز
خون جراحات تازه است با کمال نورش و از خواص اوست که چون آهن را
به بزر البنج به مالا ند و با سبل آن مس بگدازند و بعد ازان سوده بدان بپاشند
مس انان صعود نموده آهن در کمال زنی گردد باذی بفارسی باز نامند و از جمله
سباع طیور و معروفست گوشت اورا در حرم کرم و در سیم خشک و بطی الهضم
و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم بجذور سوخته اوجهته اندمال
جراحت و قطور خون او جهته بیاض عین و طرفه و همچنین زهره او نافع
مفید و طلاء سرکین او جهته دفع آثار و کلف و سمول او جهته اخراج شیمه
و جنین و اعانه بر حمل گویند مجربست با شق معرب از باشه است و بعربی
صقر نامند در دوم گرم و خشک و لطیف تر از باز و زهره او جهته زوال
آب و بیاض عین و طرفه قوی تر از زهره باز و سرکین او جهته ازاله
کلف مجرب و گوشت اورا چون نمک کرده بپاشند و ۳ روز
بالای سر دنبوشند جهته سعال نافع و بر بو نافع و قدر شربتش یکمثقال
و حکم کمسود او همین از زدارد و چون باشه را با بره و جمیع اجزا بجوشانند
تا مخ استخوان و آب صاف گردد او را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن
بماند جهته عرق النسا و تفاصل و اعیا و تعب نافع است و از خواص اوست
که چون چشم اورا به پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از بطی

مسافت مانده نشوند و مهر مارین کوبیده یم درهم از زهره او بدستور دماغ او جهته
سقطان سودا وی مجربست بان درخت البانست که مذکور میشود بان
آم هندی تنبولست بادرج عنب الثعلب است مادیخ نارجیل است بارسقار نفس
زنجار بعدنیست باری اطلاء بزرباقی بذرکتان است باریقون شوکرانست
باطس نوعی از علیق باروق بعبرانی اسفیداج است بابلیس بوبینی
خشخاش است بابلون ایلیوست باس بهندی اسم مرانست بابادرنبو
بونانی فلفل است بادرسطاریون بونانی حمام و آن رعی الحمام است بابیون
وبافیون سعلهست بالقیس اوخلاست بادامك بفارسی نوعی از
خلافست بالداکس بهندی اوقیت پانی بهندی ماءست بابرنك
بهندی برنگ کابلی است پات بهندی برگ نباتست باقلای هندی
قسم اخیر منع است باربی بهندی ریحان است باره بهندی زیتوست
بالك بهندی شعرست بادل بهندی لوزست بالك بهندی اسفناج است
باجن بهندی منضی تست بادهرکاوی بفارسی حجر البقرست بادسرد کوبی
بفارسی اهل است بالنك بفارسی ارچ است مادیان بفارسی رازیانج است
بادیان رومی بفارسی انیسون رومی است بادکل صحرائی بفارسی دلیکت
بارنجو بهندی دوقوست بابونرکاو بفارسی اقحوانست مادام بفارسی
نوزهست باردرخت گز بفارسی ثمرة الطرفاست باردرخت سرو بفارسی

جوز التروت و در سرو کفته میشود بار درخت بقم بعضی گویند بفارسی عیون الدیک است
پاچه بفارسی کراعست بادتنک بفارسی لسان الحمل و تیرکی باغ بر باغی بهندی
بار درخت سدبفارسی نیق است باد درخت عرد بفارسی هرزه است باد سه
اسم ترکی بوزاست بادام کوهی بفارسی جلغوزاست بالدغان بترکی ساق الجدا است
باط باط اسم ترکی برزالبیخ است بال بترکی عسل است بالغ بترکی ممکن باقرساق
بترکی امعاست باقری بترکی کبدست باذ بفارسی اسم بازیست باشه
بفارسی باشق است باقریقه اسم ترکی قطاة است بیضاء بفارسی طوطی مانند
واخرون قولاجو بوقتهم نقر تعلیم بحرکتی میکرد در دوم کرم و در اول خشک و بسیار
بطی الهضم و کوشت جهة التیام قروح مزمنه و تفریح دل و ضماد او جهة رفع نایل
مفید و حوزدن دل و زبان او مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رفع لکنت
زبان و سرکین او جهة رفع و آثار نیلوکردن رخسار و خون او جهة ازاله بیاض
عین نافعست بول شیر بلادهند است و در جمیع خواص قوی تر از اسد است بوالمر
زرا وند طویلست بوی بهندی ناهمزم است بتع بیذ المرات است و نزد بعضی بیذ
ووخ و کوبیذ بیذ عسلی است بتکه بترکی قاضه است و بفارسی سنکدان طیور است
بتیك بهندی بقم است بهتکی بهندی شب یمانی است بتن بهندی مرارة است
بهتن بهندی حجر است بتاتر بهندی خلر است بتاوی بتایی بمثلثه بیوپانی شرحات
بجم بمرة الطرفاست بج بهندی وجست بجیاك بهندی بیش است بجوده بهندی

ابج است بچهو بهندی عقرب است بختمامت بکا معمله اذان العنزاست بج
مدلس نطلب است بجور مریم قسمی از عرطینا و غیر اوست و آن غایتست بر کش
بر برگ لبلاب کبیر یکروی او سبز و یکروی او مایل بسفیدی و مرعب و ساقش بقدر
چهار انگشت و کلش مثل کلرخ و از بعضی بنم کوبیده میشود و بیخش مثل شلغم و عرض و سیاه
و کیاه اورا بخره مریم نامند و منبت او جایهای سایه و مستعمل از ان بیخ و عصاره او
و عصاره قوی تر از بیخ است و کیاه عرطینا خاردار و ساقش دراز تر و برکش شبیه
ببرگ کلم و در بیخ و بیخش بجور مریم سیاه و در و مثل کرچنبای برآمده می باشد بخلاف
بجور مریم در اول شبیه کرم و خشک در آخر آن و مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مسقط
جنین و مدر بول و حیض و عرق و شیر و جهة یرقان و تصفیح افواه عروق و ما سار بقی
و رفع فضول از اقطار بدن و منافذ و ربو و با شراب جهة رفع ضرر ادویه قاتله
و زیاد کردن مستی شراب و با آب العسل مسهل بلغم و خلط غلیظ و ضماد ش با زنجبر و دانای
کشنده بقوت جاذبه است و با سرکه جهة نتو معقد و کلف و آثار الغلب و بجهة
قرس و الم اعصاب و با روغن زیتون کهنه جهة شقاق که از سرما بهم رسیده باشد
و حمول و تلیق او جهة عسر ولادت بغایت نافع و مضر معقد محرورین و مصلحش کتیرا و
کتیرا و قدر شربت از عصاره او نصف درهم و از بیخش تا دو مثقال و از خواص
اوست که چون بر شکم ضماد نمایند و جنین را ساقط نماید و طلاء کیاه تازه او که
کوبیده باشند جهة ورم سبرزنی عدیل و سعوط او بغایت منقی دماغ و محشش حالب

نجور مریم

وضماد او جهت کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و دار الثعلب و اکتحال او جهت نزول
آب مفید و عصاره بیخ او در این افعال قوی تر است و قسمی از جوزبرم را بنامند شبیه
به تیل و برگش باریک و عسالیج او بقدر رزعی و باریک تر از آن مثل شعبه
از شعبهای کلک شبت و تخمش شبیه می باشد بقلین اورا در موضع حمل مجرب دانسته اند
بجوز الاکراد نباتیست غیر حماماقش شبیه بساق بازیانه و برگش در حوالی بیخ
دانه و کلش زرد و بیخش مایل بیده و سیاه و صلب و پر رطوبة و منبت او از کوههای
درخت دار صمغش که از ساق او بهم رسد سرخ و بدبو و با تندی در آخر سیم کرم و
خشک و عصاره اش در اول سیم و بیخش در آخر دوم و کباده او در دوم مدر
فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و مفتح و صمغش جهت بیضه و خشونت و سرفه
و امراض باردة مثل فالج و صداع بلغمی و ضماد او جهت سرسام بلغمی و عرق النسا
و کذا زوماندآن و بخورش جهت اختناق رحم و سیاتیک و کرزانیدن هوام و عسر
ولادت و سده زکامی و تخفیف رطوبات دماغی و نزلات و هوالی و مالی
و قطور او جهت ثقل سامعه و درد گوش با روغن کلنج و سنون او جهت دندان
کرم خورده و ریزانیدن آن موثر و بیخش ملین طبع و جهت جراحات خبیثة
و اندمال آن و جهت عسر بول و حصی و تحلیل نفخ و درد مثانه و طلاء سوخته او
بازفت جهت قروح رطبه و بالیدن سر نافع و در سایر افعال ضعیف تر از
صمغ او و کباده او اضعف و مضر دماغ ضعیف و مکرب و مصلح او نیلوفر

دقدر

دقدر شربت از صمغ او یم مثقال و از عصاره یکمثقال و از جرم او دو مثقال و بدلش جب
الغار است و گویند حمل یک قیراط او در ساعت اسقاط جنین می کند بجوز السودان
بندی ریت نامند نباتیست مشتبک بقدر شبری و شاخهای مشتبک او مایل
باجوردی و کلش سفید و با رطوبتی که بدست می چسبد در دوم گرم و خشک و
مسکن بقص و ریاح غلیظ و مفتح و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ
و با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمی و سوداوی و مورث سیح و مصلحش صمغ عربی
و در شربتش نانکنفال صحیح مطبوع است بجبب بول شتر اعراج است بداسفان بوزنی بدرستان
برش آن کباده است شبیه بزردی و زرد رنگ دهی و باریک تر از زردی و اران نرم نرو بست اوبذ را با
در آب نشیاده و اهل ریخ دست بر بخش مازان میسایند و کوبند در آذربایجان بسیار است گرم و
خشک در محلل و مدر و مبدل کثیف برکثت و موافق امراض باردة و قدر شربت از یکدرم تا سه درهم و دانش
مانش و تخم او در ریخ و بودنش زیره کرمانست بد و انک اندریانست بدلبون نقل است
بوزن اسم فارسی غربت بدکسان و بدکسان و بدسقان بداسفان است بن بجاسف
بندی بوی ماوران نامند نباتیست ساق دار قریب بذرعی و شاخها او باریک و برگش ریزه و کلش مثل نخ
بنفشه و زرد و سفید مایل بکبودی نیز میباشند و نقل از انچه و باعطره و باتبات ان آنرا خبیثه گی و در
کلوه و امثال آن بدار میرویدو او غیر معلوم است چه قیصوم شبیه است با فسنتین و اکثر یکسان از یک ریشه میرویدند
و بوی او نیز باره بر نزدیک و برگش بشبیه به برگ ساق زنبق و از ان بسیار ریزه تر و با حبیبندی قلیلا کلش
سفید نیز میباشند و با عطره قوی نقل از انچه و نسبت او مخصوص کوهیست که در انجا باران بسیار شود و اکثر

نجوز السودان

الباء مع الدال

بن بجاسف
نقل از سرپول ماوران

اطبا و عنابی منوش ذکر کرده اند و هر دو بکبر دانسته اند و بعضی دو خبر دانسته بعضی از صفات قیصوم را دانند
ترنجاسف و صفات او را در قیصوم مذکور ساخته اند در اول دوم گرم و خشک و ملطف و قتصح و مدر بول و حیض
رمنت و دو درهم کل او با عسل او مخ افسام کرم معده محرست و آشیدن ملیخ او و جلوس در آن جهت احتباس
و بول و عسر ولادت و انضمام نم رحم و اخراج سنگ و نماد نش جهت درد سینه و اقسام درد سر و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سیاه و احتباس حیض و بول و تحلیل ادرام و نکبی دردها و بدستور تقویت
جهت امراض مذکور و سلا خشوم و زکام و سدر و دوار حمول او با مرضات جهت رفع فضلات رحم و
سوخته او جهت تخفیف ترو ح و استسقای ملیخ او جهت زکام و امراض دماغی نافع گویند مصر کرده و مصلح
انیسون و قدر نخبش ناسه مثقال و بدلش قیصوم و در امراض دماغی ماریح و گویند در همه خواص
مثل او افسنتین است پس مسیاوشان بلغت یونانی و بعضی دوار الصدرت بفارسی پرسیاوشان
و عوام اسپغل نامند و بهندی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر التحتانی و جعدة القفا و قلم
و کزیرة البره و یاق الاسود و سیف نامند و آن نباتیست برگش شبیه بکشنیز و بی ساق و تخم او شبیه
بسیاه باریک و طعمش سیاه و در مواضع نمناک و سایه میروید و قوتش تا شش ماه باقیست معتدل
بگرمی و خشکی و ملطف و مجلل و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعاء و جهت
سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و برقان و حصاه و اخراج منیمه و خون نفاس و نماد نش و گویند
باشند باروغن جهت داء الثعلب و خنازیر و بواسیر دو بیلاته و خایدن او جهت عرب و وقوف خون
منع و نخبش موی در و یا نبیل آن و خراز و سعوط خشک از جهت اسهال و لطلاء تازه او جهت
خفقان نافع و جهت گزیدن سگ دیوانه سرما یو ضماد او مفید و لطلاء کوبیده او با مغز ساق گاو جهت درد

پرسیاوشان

برودی

ماء و ذرور و ضماد او جهت اندمال قروح و آکله مفید و مضر بزرد و مصلحش بسفرجل و قدر شربت از یک درهم
ماء الشعیر آب تلخش نابت در هم و بدلش جهت الام تنش بزرش مغثه و نصف اصل السوس بودی در
بزر گویند و آن نباتیست ساقش غلیظ و زیاده بزرعی و معدود و رزم او و اوراق او مرکوده و بسیار مشعب
بلخش مستدیر و صخم و سفید و ذهبی و خوشش منتظر و برگش مثل برگ خرما و دراز و تخمش ریزه تر از خلر و قلیل
بیخش با جلاوت و کاغذ مصری ازان دارفسنین که پخته باشند ساخته باشند مرکب و مرا دارزق طاس
در کتب طب آن کاغذ است و در روم سرو و در اوایل اول خشک و آب او جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلق
و باکر جهت سپرز و بدستور سابق او و خایدن او جهت رفع بواسیر و نزاب و دماء او جهت سپرز تحلیل ادرام و
قروح او جهت رحمهای مرتخه و قروح جسیمه و آکله دهن و اعضا و نفث الدم و نفث الدم جراحات تازه و
نماید ن او با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احتباست او مصلحش عسل پس طابنقی بلغت یونانی نباتیست
او زرد بیضی و برگش شبیه به برگ حماض بری و ازان ریزه تر و سیاه تر ازان و مرغوب او سافش باریک و گلش مایل بزرد
و فش ازان شبیه بخربزست و رکب القوی با قوة قابضه گویند در اوایل دوم گرم و خشک است و محلل ادرام
و نفاخات را برک و عصاره او جهت التیام جراحت و مضمضه طبیخ خشک او جهت قروح دهن و ورهها و متعفن
دوم لوزتین و آشیدن آن جهت بهتا نافع و مورث غشیان و مصلحش عناب و بدلش آب جغندر ست بوتاک
بلغت یونانی و ازانست مزدرد سیاه و الملی و از فلفل ریزه تر و متوش سفید و با اندک تلخی در آخر و دوم گرم و خشک
و قوی گرم معده و امعاء و مسهل بلغم غلیظ و سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و مخلف و طوبات و قروح و مقوی
معده و مصلح گشنیز و مستعمل از و مغثه آن و قدر شربتش تا دو مثقال و بدلش بوزانش بزرش و تخم و فرش
فلفل است بن یا مصری بلغت مصر بمعنی نقله است یعنی نقله که در مصریان اسم مسمی است و آن شبیه است بگرش

برطابنقی

بربوتاک

بربا مصری

بلغت معرب لسان الحمل است بودنا برباذ بن ساسون وابروشون بروس وبراث
بونانی ابهل است بروانیا بونانی فاشرا است برسیاه الوسبوت برسن قطن است
برسم بوریه قب است ابرذون اسب یابوست برطسیقون بلغی منعوت است
برنی بونانی ابریسم است برکینه قصب الذریره است بردیس قشره است
برس صبر است برابران بفارسی سطاریون است براجیل کرفس است برشیا
دارو عصر الراعی است برهلیا برباذ تخم رازیانه است بریون بونانی آهن است
بروش بونانی حنن است برسیقاسیلا بونانی سوجل است برغل جرنباست
برنلیس بونانی بهرس است برموطالون رومی آذربویه است برهبن بهندی
ساوج است بوزخ بفارسی آزرست بوف بفارسی ابلج است برعنبس بلغت خراسان
فنارست بوموم بفارسی عکاست برکسانبل بفارسی وسمه است برستوک بفارسی
خطاف بوری بهندی شش است که بربوده نامند برمون بهندی الوس است برسوه
برنکه زبوست برهی بهندی قسمی از نیشکر است برغول راراول وبلام اسم فارسی است جلبن
بربا بفارسی هدیه است برام حجر البرام است بروز فطونا مشهور است ودر اصفهان بسرزه ودر شیراز
نامند وسفید وسیاه ورخ میباشد وبهترین آن سفید وزبون ترین سیاه است وشکوفه هریک برنگ اصل است
درسیم گرد ودردوم تر وسیاه او یا بوسته واجتناب از خوردن او لازم است وسفید او سکن تشنگی ودوا
وباقوه محلله وملین طبع وبوداده آن قابض وجهت تبها وحار وعلیان خون وخشونه سینه وعلی زبان
صوت او وذات الجنب وامراض صدر واطلاق سوخته وشرفه ونفث دم وقرحه امعاء وخیر ونماد او یا رخم کلیه ودر

الباء مع الزاء

جهت درد مفاصل وسفوص طاروزم کردن اورام ظاهری وخنازیر وورم صلب ورم صلب وجوزه ویا به دهن
جهت دل بجب وبارو غن بنفشه جهت درد سر حار وتر طبیعی دماغ واعضا وشق بندن مومی ودراز کردن آن
ظاهر کوبیده او کرمانیل او وروغن کل وپوست خشخاش نخته باندجهت اورام حاره وسکنجبین عسل وقر
قرنبل از دو درهم تا ده درهم وبدلش در تبرید خرفه ودر تفتیح تخم کتان ودر سرفه وخشونه سینه مثل آن
بدانه ودرهم کوبیده کوشتاست بزغنج بفارسی بار درخت بسته است که بسته نه بشکند
وکویند درخت بسته بکسال بار می بندد وبکسال ثمر کرس دانه نمی بندد واورا بزغنج نامند ودر
خواص مثل پوست بروس بسته نیست بلکه سرد وخشک وبسیار قابض ومفرح ودر افعال مانند آنیا
بزرکتان درکتان موصوف است بزرالکرفس الجبلی قطراسالیون بزرالحرذ البری
تو قوت است بزرالاد جوان دراجوان موصوف وغیر مشمرح است بزرالونک الاسود
جلاک است بزرالعصفر قوطم است بزرالعنب شاه دانج است بزرالبلاسفیس
بلاست بزرداریانج رومی انبوست بزرالفخ کشت درالتی مذکور است
بزرالوز وتخم کل برخ است ودر ورد مذکور است بزرالحنظل تودریت
بزرمان البری بزرالملاحب الفلفل است بزرالحجری قلت است برواق القمر
بحر القمر است بزرالهوه تودریت بزاق قصاق است وبفارسی آب دهن بزیاذ بفارسی
بسباسه است بزبفارسی معدنیس رانامل است بزبحار بفارسی معدنیس رانامل است بزبحه بفارسی

الباء مع السين

اسم دول بریست بزعاله بفارسی جدی است بسفاج بحی است بابل بیابان وبابرک دار وازهر کردی
رسنبهار آمده واندرونش بزوبنات اوبی ساق وبرک شاخ برک دار شبیه بیال طیور ومانند کباهرس

بسفاج

عنصل

کوکرد جهت قروح شهدیه و جرب منقوع و بابل و حکه و خراوبارف و ضماد جهت تورم بایه اطفال منفعه و قراطی از
و احشای او کوبا هم کوبند با شنبلیله قوی و ضماد نخته او جهت تحلیل ورم که از سرما عارض شده باشد مجرب و ضماد مطبوخ او
در سرکه جهت کزیدن افعی و بوی او کشنده مگسهای کزنده و بالخاصیه قاتل موش در ساعت و دستهای او را باصور جهت
ساع و هوام مار و قمل و موریچه و مگس و جون او را کوبیده با آب انار در کرسنه راخیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید
و چون جوف عنصل را با سرکه کوبیده در حمام بر بیخ بمالند بهقی را که هیچ دوا بر طرف نکند زایل سازد و مجرب است
و چون نزدیک ماک عرس نمایند انگور را باصلاح آورد و عرس او در پای درخت انار و به مانع ریختن شکوفه آن
و تخم او ملین طبع و جهت مغص و درد متعدد رحم نافع و چون کوبیده با سرکه حمامات زند یکعدد آنرا در میان الگیر
کذاشته بکذارند و روغن کل رقیق خیسانیده بر آن بریزند و آورند و الگیر را بکنند و بعد از آن آب کرم بر آن ریخته بنوشند
تا آبی که در او بوده جونشانیده باشند بیانا مند دفع قولنج صعب نماید و مجرب است و عنصل مضر محرور و بن و برگ
که مغز عصب صحیح و مصدع و موزف غشیان و مقرح و مقطع و مصلحش سرکه یکسنک قشته داغ کرده باشند و بوب فواله
و قدر سرشتش تا دو درهم و بدلش ملیوس و کوبند اسفوار و بون که سیر صحرائیست و قرد ماتا دوج و مولف مذکر
قایل هیبل او نیست و کوبند اکستر او با روغن کل جهت شقاق و حکه و اسقاط دانه بواسیر نافع است و سرکه عنصل که
با جربی مثل کاردریزه کرده بهمان کشید چهل روز در سایه خشک کرده با سنبکر طل او را دو هفت رطل و نیم
سرکه کهنه انداخته سر ظرف را بسیار محکم نموده دوباره آفتاب کذاشته بعد از ان افشرده بیرون آورند و با عنصل مذره
تا شش ماه در سرکه بیندازند در نهایت تقطع اخلاط غلیظه و تقوی معده و حلق و قوت هاضمه و جهت صاف کردن
آواز و به بوی دهان و مواد سودا و مالیخولیا و خون و صرع و تقویت بنک مثانه و عرق النسا و تقویت اعضاء
ضعیف و اعاده صحت بدن و رنک رخسار و حدت بصر و مضغه و جهت سستی کوشت بی دندانی و استحکام دندان منهک و نظر او

المد

جهت کرانی سامعه و آشامیدن او جهت تنقیه سینه و ربو و یرقان و دفع سموم نافع و قدر شربتش از مقدار فلیل
دو او قیه و نیم است کم بند ریح اضافه شود دو تا باید استعمال نمود و شراب عنصل در جمیع مذکورات انفع از سرکه او و مضر
اعضاء جنبت بکلاف کسر و جهت تب بلغمی و فالج و استسقاء و درد پهلو و عرق النسا و قشعریره نافع و مضر محرور بدن
و ضماد جوانی قرحات و دستور ساختن شراب و تسهیل عمل سرکه است که بجای سرکه آب انکور بندد و سه ماه دفن کنند
عنصل معرب اسپرناقی و بفارسی مورد نامند درخت بستانی و ملند تر از برک انار و مایل بانبساط و بخمش سیاه
و غبرانی میکنند و باعطریات سود اول سرد و در دوم خشک و قابض و با اندک حرارت و مجفف قوی و تخمش قوی تر از قشته
اکرچه برک و بیخ و تخم و کل و بوم او را نسبت بیکدیکر مراتب برتری و بهوسته تفاوتی هست و مجموع او قاطع
خون و عرق و نفث الدم مقوی دل و معده و احشا و باصره و مدر بول و قابض و محلل و منضج و جالب اسهال و
زلات و تفتیت حصاة و قطع خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و رفع جمیع سموم خصوصا حیوانات بلا و عقرب کرده با
شراب بنوشند و طلا او جهت ورم حار و قروح نافع و ریاله او که آب تخم او را بکیرند تا غلیظ شود جهت تسکین
قی و رفع نماد و منع صعود بخارات بدماغ و سرفه و خفقان و اسهال و آشامیدن تخم و عصاره او جهت نفث الدم
و قرحه ثنانه و قرحه البول و اسهال مرض و صعود بخارات و سرفه رطوبی و تشنکی و سرفه حار و ذرور مفید و نماد
بخته او جهت سیاه کردن مو و با شراب جهت قروح باو کتب و با آرد جو جهت ورم حار جیم و نماد بر کش جهت
نمله و جرب و شری و ورم خصیه و مقعده و سقط و بثور و راحس و با روغن زیتون جهت سوختکی آتش و با کل ارمنی
و سرکه جهت حکه و ملاو و خون و اثار و رعاف و درد دندان و با عصفر و عدس و کلنبخ و اقاقیا جهت تقویه اعضا و تسکین
مجرب و مجوز او جهت قطع با دو رفع هوام و سقوط دانه بواسیر نافع و ضماد بر کش بزر باذ جهت اسهال حاری و چون
ربع مثقال از آب برک او با روغن کنجد بنوشند اسهال قوی بلغم و بلوس در طبیخ او جهت قروح معده و رحم و سیلان رحم

مورد

وسنتی اعضا و نشستن مو بآب او جهت منع ریختن مو بسیار مونز چون با آمله خیسانیده در روغن کنجد یا بنفشه
تار و فی بماند جهت روئیدن مو مجرب است و قطور آب او جهت چوک کوش و خاکستر او در روغن ناخنه و سلاق و مقوی
از نو نباتی جهت کلف نافع است و فوز و برگ او جهت قمع جرآحات و سج جلد و بدبوئی زیر بغل و دانش سفید و سیاق در خت
مورد ای بهم سرشته بکیف دست داور اجهت اینان مانند و مولف اختیارات حمل بر صفت آن نموده و آنرا بکه
نامیده و ابن البیطار غایت جهل او مستولی بود و بتک آنرا در جمیع افعال قوی تر از برگ و ثمر او دست بعد از آنکه او را
کوبیده و سوزانیده باشراب رسیده رفت او صها ساخته در سایه خشک کرده باشند و مومیدن مورد نافع صفور
بخارات حمار و مانع و مولف ندکره کویند که مسوک کردن بچوب او بهم جذام است و قدر نشر تنش تا سه درهم و از
عصاره او ماسه او قیه و بدلش در احتباس افاقیا و در اراجفص و کویند بدلش مطلق برگ تو تست
و مضر صاحب کام و مصدع محرور بن و موت بنجوابی و مصلحش بنفشه و روغن مورد کلاب برگ تازه مطبوخ او را
با مثل آن روغن زیتون بچوشانند تا روغن بماند سرد و خشک و قابض و مقوی اعضا و مانع قبول مواد و حت
التیام زخمها و قروح سر دو تور د نقاق و سج و استرخا و سوختگی آتش و تقویه موه سیاه کردن او و مضر عرق
و بخار و ورم بواسیر نافع و کویند چون از چوب تا او انگشتری ساخته حاجب در دکیج ران در حضر موافق کیفیت
با الخاصیه تسکین پاید آنس بری مورد بری از برگ زرد تر و عریض تر از لبسانی و از طرف او نهند بسبب لبسانه
و چوب او صلب تر و قدکتر از دوی ثمرش نهایت سرخ و مستدیر و از و سط برگ میرود و بدنباله ها لبسا از یک اصل
برمی آید و مرد اسنوم نامند و بلغت نبطی خبر کویند و در ستان برگ میریزد لبسا رقابض و آشامیدن ثمر او را
با شراب مفتت حصاه مثانه و جهت یرقان و تطهیر بول رطوبات و اسهال و رفع طوبات و صداع بلغمی نافع است
و این ماسر جویا و را مثل باد آور دمیدانند بعضی قوه نشستین دانسته اند و این تکمیر جهت ضمد و سقط

اسفوذ قندریون

وقت سفوذ یا لخاصیه مدد ساخته است اسفوذ قندریون یونانی بمعنی زیل الصفرات اسفوذ قندریون
کویند کاوبی سبز رنگاوی از خورده بوده سبز او برطرف نشده بود و آن بنا بیت بی ساق و بی شکوفه
و بی ثمر و بیت سنگ لاخا که سایه باشد و برگش شبیه برگ اسفاغ و طرف استعمال برگ ماءل بسرخی
اراف اعلی سبز و مترف و مرغوب دوم کرم و در سیم خشک لطیف و محلل و منتح و مدر جهت قطعیت سنگ
کرده و منانه و یرقان و فواق و صرع و امراض سوداوی نافع و جهت پیرزنان با و نماد آبی عدیل و چون
بسل روز با یکجنین تناول نماید در رفع ورم سبز کویند مجرب است و تعلیق او مانع حمل و قدر نشر تنش
نا سه درهم و مضر دل و دیه و مصلحش صمغ عربی و مضر منانه و مصلحش عسل و بدلش پوست بیخ
کبر و کویند دو وزن کمافر یوس و کویند مرجان سوخته بدلا دست و ضماد بخت را اعتقاد است کر
اسفوذ قندریون بیخ کبر است و تنیح ابو بکر بن باجه اشاره بموده است اسفوذ بون سیر صحرائیست هر
یونه بی و نوانه باشد جیلی نامند و انچه مرکب از دو و نوانه بزرگ باشد نامی کویند و هر چه بی و نوانه و
بسیار کوچک باشد و پوست از وجدا نشود مصری نامند و سفر و یون یونانی عبارت از بیت تلخ و
قابض و لزاع و برگش ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر لبسانی و کمش مایل بسرخی و شاخش سفید در آخر
بیم کرم خشک و تریاق زهرها و مدر بول و حیض و محلل و جالی و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی است
و در قوم چون خوام مشروح است تکرار باعث تطویل میکردد و قدر نشر تنش تا دو درهم و بدلش اسپرک
تخمش نهایت بسهر میرود المزاج است اسارون و بلغت سریانی بیخ کیاهیست پر کره و در از و باریک و کج
و از زرد چوبه باریکتر و با اندک عطریه تندی و سفیدی مایل بزردی و بعضی اغبر مایل بزرد و بیت او
بحلها و کیاه او بسط بر روی زمین و برگش شبیه برگ بنفشه و لباب و ازان کوچک تر مایل بسیاهی و کلش بغش

اسارون

وسرفع کنزبدین رسوام

وتسکین او جهت امراض باردو عصبانی ومرة مفاصل ورفع لرزبدین تسبیح وبرسفل قدم رفع برودت هوا
در اسقاط وبریدن جهت استرخا وخوشبو کردن عرق وفالج ورعشه ولقوه واختلاج وعرق النساء ودردکرده و جهشستانه
وجهت لرزیدن ضعف وسقوط او جهت درد سر وعلل سوداوی ودرد شقیقه ومضمضه او جهت دردودندان نافع است
آتمکن بهندی انجروست آتریک بهندی درونج است تنمیر یونانی واسم بابونج است اتان عربی واسم حماد
شیره است اتری بهندی اسم امعاء اشیاطون نسرابیست که از آب انگور وعسل واوو یا عارو تحصیل
ترتیب دهند بسیار کرم ومطلف وجالی وموافق مزاج بران ومرطوبین است اتاو یون یونانی آش غار است
انار شقون یونانی اسم اشتق است انار رهون یونانی سفتیح است انامیسطیقون بلغت رومی مواست
اتمد بفارسی سرمه مند سنگیت سیاه وبار صاصیه واهل اکبر را اعتقاد آنست که چون چندروز بران
سبک نماید قلیع خوبی میشود وبهترین او اصفهانی است که از نواحی قهپایه خیزد ودردوم سرد ودرسیم خشک
وگویند درچهارم خشک است وبرانب درجات در او اختلاف نموده اند قابض ومجفف قوی وباقوه
همه قاطع جریان از جمیع اعضا ومقوی اعصاب ومنقی چرک زخمها وگوشت زیاد وجهت تقویه باصره و
صحت چشم ورفع حرارت رطوبت وقروح اندمال آن والتیام سایر قروح اعضا وبا مذک مشک
مقوی باصره بران وحمول او جهت قطع جریان حیض وخروج مقعد وضماد او بر پشانی ونصف سر جهت قطع
رعاف که از حب دماغ باشد وبا پیه تازه جهت بواسیر خشکی آنش وبار وغنها چون بر بدن طلا کنند جهت کشتن
ورفع قمل ودز وراو جهت جراحت تازه وقطع خون او وقروح ذکر وحصیه وطبقه وبیه چشم نعابات
شنید محرق او که با پیه گوسفند بر آتش گداخته باشند تا سفید شود ولطیف تر ومعمول او الطف
وبا مواد بیرون کهن جرب وگر جهت خشکی وبیاض چشم مجرب است وباحفیض وسماق جهت دمعه مجرب بدستور

الالف مع الثاء

اثمد

اسد العدس

مجرب است و مقرشش و مغاصل و خورن او قاتل است و بدلش آب برگ مصطکی شکر و کتیرا اقتر بلغت ابل
اسم ابرباریس است اثل بعربی اسم نوع است برگ درخت کنار است بقدر درخت سرو عظیم و برگش خشن و
باریک اندکی و ثمرش بی شکوفه و بقدر نخودی بزرگتر از ان دیر پک مایل بزردی و در جوف او
دانهای ریزه و بهم چسپیده و کوبیده آب او سرخ است و عدیه و ثمره الاثل مانند و مولف اختیارات
وجامع انطاکی و مغنی و جامع الادویه و منهاج کامل الادویه و صیدنه و قانون اقسام سرو کوهی و درخت
کرز را شبیه ذکر کرده اند و از جامع ابن بیطار و جامع بغدادی ظاهر میشود که اهبل و عرعر اقسام
وکوی و طرفا و اثل اقسام کز است و جوز الاهبل است غیر ثمر العرعر و غدیه غیر ثمر الطرفا است و اثل و اول
سرد و در دوم خشک و قبوضه و اندک ملاحه و مرارت و جالی و منفخ و مطبوخ بیخ و شاخ و برگ او جهت جذام
و سدد و ورم و سبز و منع سفیدی موی و سرکه و شراب مقوی جگر و طحال ورم آن و طبخ آن با عفص
و پوست انار قایم مقام جز بیخ است و در ازاله فروج خشنه و آفتک و نمله و منعفصه و جهت درد دندان
و ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و محور او تا هفت دفعه جهت سقوط دانهای آبله و بواسیر و جوشنهای بزرگ
که آب از دو تراود و خاکستر و آب طبخ او جهت خروج متعدد و تقویه مو نافع و در درد قطع خون همه اعضا
خاکستر او مجرب و قدر نیم درم از طبخ او با جهل و بیخ منقال و از عصاره او تا سی منقال و مصعف معده
و بدلش جوز السرو و مصطکی ضعف عربیت و نیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت را با اثل دو وزن
آن قسفیه نمود دفعه با تقطیر کنند ضعف الاول را ایجا و ثمرش در دوم سرد و در سیم بسک و بعضی کرم در
دوم میدانند و اصل مدار و قاطع اسهال و سیلان خون و راوع مرار و مقوی معده و جگر و سبز و بعضا
دشمن اند جهت نفث الدم و ربو و وضع انصاب تزلات و اسهال صفراوی و در طوبی او بود داده او با اثل خورند

ابو الاجناد کبریت است ابو الارواح ریق است ابیبو بلغت عربی ابریون است ابریز براده مسکوک
ذرانیخ بونانی است ابرو بون بلغت بونانی اسم نشنه است ابیسنون بونانی رانیخ است ابارون
بونانی وج است ابکون نشادر است آب سنبل الطیب است اقلیمون حجر النشف ابلیز طین مصر است
ابرق شفتین بحر است ابوغاده صغیر است ابریمون رومی اسم ابر ساسات ابر فلیمان رومی
اسم اسفاناج است ابوعنین رومی کل جزیری است ابونی رومی اسم لوف الصغیر است ابوطامون
بونانی اسم فوطلیهو است ابریج بریج کابلی است ابراهیمیه از جمله اغذیه و آن اشنی که با آب غوره و سرکه عود
و ادویه چاره و با دادم کلاب ثبت و مقوی معده و دل و جگر و مفرح است اتوح بفارسی بالنگ و بریج مانند
و پوست او در دوم خشک و برگ و شکوفه او در آخر دوم گرم و مجفف و محلل و ملطف اندر مقوی
معده و دل و در آخر دوم سرد و خشک و قابض و قاطع صفرا و منقطع مرة الصفرا و با قوه نزدیک و ملطف
و مشهی و مصاف کننده روح و خون از صفرا و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء جهت خفقان حاره و تقویه
معده و جگر و تسکین حراره احشا و یرقان و خشکی و اسهال صفراوی و کبدی و خمار و جهت گزیدن عقرب زنده
و مار نتاج دار نافع و طلا او جهت کلف و قوبا و جهت قلع و نگ سیاهی و مرگب از جابه و قطور او
جهت یرقان که در چشم باقی ماند و غرغره بمطبوخ او در سرکه جهت اخراج زلوکه در حلق مانده باشد مفید
و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و شراب السپستن و بدلش آب نارنج و آب لیمو و غوره
چون جواهر مروارید در ان بگیسانند مضمحل سازد و در ادویه افعال قوی تر از رب غوره است و
جهت غلبه صفرا و خشکی مفوط و قطع قی و رفع سموم و اکتحال او جهت بیاض و طلا او جهت قوبا
نافع و کشنیز او که تخم نامند در اول سرد و تر و در دیگر مضم و مضر حرارت عزیزی معده و مانع صعود بخار

از معده ملیغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و بوست او مقوی دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و منشی و با
ترنجبین معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مسکن
چست خوشبو کردن دهان و عصاره بوست او که با میم کوبند با چند جهت کرمدن نافع و همچنین ضماد آن
همین تأثیر دارد و طلاء بوست مجفف او با شراب جهت برص لبهاء مفید و خمیر مجفف او را چون در حاره بگذارند تا نرم کرم
زدن آن و چون بوست بگذارد او را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند مضر جگر حاره و مصلحش
عسل است و مضر دماغ حاره و مصدع و مصلحش منفشه و قدر نیم مثقال از خشک او پنج درهم و از مرباهفت مثقال
و تخمش در افعال مانند بوست او با قوه مسهله و دو مثقال از مقشر او مقادیم جمیع سموم حیوانی و قوی از
زبان گنجشک و با آب کرم با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و بدستور ضماد او و آن سیدن یکدرهم از مقشر او
بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلاء او جهت تحلیل ورم بلغمی و سئوال او جهت نقوبه لثه و
روغن تخم او جهت بواسیر طلاء و نشر بالغایت مفتح و مؤثر سده کوش و سریع النفوذ در رو و محلل قوی
و مطلق و چون کسی بآن مداومت کند کو بند غوب بالا نزدیکی کمند مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع در سر که
با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دنبلات نافع و برگ او هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا
و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه او در افعال مثل برگ او و آوران لطیف تر و بوی او تریخ
مقوی دل مفرح و جهت رفع ضرر هوا و آلوده بمخنق قوش کردن برگ او همین اثر دارد و مولف جایی
انطاکی مرواید محلول در آب تریخ را کرد و در حمام گذاشته حاصل شده باشد جهت رفع سموم و امراض
اعضاء رئیسه جهت زخیر مجرب میداند و حجل تأثیر به شباسیه بوشند و روغن تریخ گل بوست خالص شش عدد او را
[illegible] در روغن بگذارند خنه و بهر سه شبانه روز بآفتاب آورده بوست تازه ریخته باشد تا سه دفعه دختر کرم و خشک و طل
خمیر زرد بیضه طل
باد و طل و غن

سرسبز است کبیر او ریعت بیشتر کوهها و دشت بقدر زرعی و زیاده بسیاری گشت همین و بار طویل گردد چسبید
و برگش شبیه بزبان و باریک و بار طویل و گلش مابین زردی و سفیدی و بسیاری او بیشتر کوهیست و بیشتر آورا
سنگلاخ و محوطها و مواضعی که بسیار داشته باشند و شاخهاء او ریزه و از بگاهی آمده و برگ و برده و آب و آبقدر
شبیری و گلش کوچک و زرد مایل بسرخی و تخمش مثل تخم خیازی و در باغهاء اصفهان و غیره بلا و بسیار است و آخر دوم
سرد در اول خشک و با قوه قابضه در اوج و مفتح سدد جگر و زهره و مسهل صفرا قاتل اقسام کرم امعاء و معده و مسکن
مدت خون و مقوی معده جگر و مانع ترف الدم و جهت سج و اسهال بگذارد و قدیم از آب او با شراب نافع و
با آرد جوجهت قروح خبیثه و مفاصل حاره و خشم رئوس و مجرب با مطبوخ عصاره او جهت گزیدن پنبلاو
با روغن گل سرخ در دسر و الکحال او جهت رمد و حمول او جهت قروح سایله رحم مفید و طلاء او جهت
با دمرخ که بیخ زده چون آنموضع با آب مخلوط کرده مجرب است و با حاجهت خارش بدن بدستور آزمود و برگ
او را خشک سابیده جهت رفع اسهال مزمن مجرب دانسته اند و قرحه برگ او جهت سیلان رحم و قطور روغن
زیتون که برگ با عصاره او را دران چوشانیده باشند جهت درد گوش جاریا نافع است و گویند مضر بسرانست
و مصلحش گل ارمنی و قدر نیم مثقال از عصاره او سه مثقال و بیم تا هفت مثقال و از برگش تا پنج مثقال
گاهوست و از دبسته و دیدوس منقول است که نوعی از حی العالم میباشد در قدر برگ شبیه بخرفه و مرغب
و غبار آلوده و در نهایت گرمی و مقرح جلد و ضماد او با بنیه کهنه محلل خنازیر است ابراهیم گوید بیاقش
نازک بشکنند و در انتهاء ساق برگها بهم پیچیده بجای گل و در بهار و در بلاد بارد و جای سایه
امکنه گرمسیر خشک شود و مواضعی که مدتی آب در و ایستاده باشد میروید و در بغداد و موصل او را در شیر
بخورند بیاشامند کی تلخی و تندی آب در صورت شبیه بهلیون در دوم گرم و منشی و در اعضم و عصاره آش

جهت اورام مزمنه و ریخته و مکیب بلغمی چون در آب نمک بخیسانند تا نمکی و تندی از دایل شود و بغایت محرک باد و مصلحش بجهت رفع ثقل او تقاع و تنویز و سکر و کرو باست اگست بلغت مغربی کونت بالنگ است و در ایرج مذکور میشود و ابن عروس حیوانیست بری معروف بفارسی راسو و موش خورما نند شبیه بموش و سرش مانند او دراز تر از موش است و از و بزرگتر است و موی دمش افشان و در مصر بجانهای بسیار الفت میگیرد و در عرسه مانند در سیم گرم و خشک او محلل ریاح غلیظه و مبهی و مقوی جگر و موافق صاحب استسقا بارد المزاج و باد زهر هموم است چون با شست و روغن کنجد بار و غن زیتون نارس با آب پخته بمالند و چون بوست او را کنده جوشش را بعد از پاک کردن نمک اندوده در سایه خشک کنند و دو مثقال او با نزاب جهت هموم هوام و رفع زهر طبیقون و چون بجای نمک کشنیز بر کرده خشک نموده باشند جهت صرع و کزبدن هوام بهتر ین ادویه است و چون مجموع او را در ظرفی بسوزانند خاکستر او با سرکه جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب عسل جهت صرع و طلا خون او جهت نقرس بسیار مفید و خوردن دو مثقال از خون او با آب عسل جهت صرع و طلا خون او جهت خنازیر و صرع و ضماد کوشت او جهت درد مفاصل و جذب سیم و پیکان از بدن و مضر محرو دین و مصلحش سرکه و کاسنی و انارزرش و مضر اخشا و اصلاح آن در روغن کنجد و زیتون بخشن است و کوبند چون کعب او را در زندگی او بر و آورده زمان تعلیق نمایند وضع حمل نماید و چون او طعام زهر دار مشاهده کند بلرزد و موی بدن او راست شود و بار زیرا که در طعام کنند اعم از انکه بقول باشد یا دوا و به یا به ایم کماجی تر کی اسم خیار یست ابتل هندی فرنجمشک است ابرک هندی طلق است ابزار مولف مذکور کوید بلغت نبطی کیاه سورنجان است ابوفره ایم شاه بلوط است ابن آوی کلب بریست و بفارسی شغال مانند ابوتمرون بلغت رومی بقرست ابزار لفظ بلغت سغد است بدون

و بدلش مرواریدسوخته شسته است و بهترین طریق استعمال او بسیار ریزه بمقراض کردن و با جوارش و سایر ادویه بر روی نمک سائیدنست ابهل بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و بکسر اول و ثالث نیز آمده است و آن قسمی از سرو کوهست و مراد از و بارا و ست شبیه بنیخ تازه او سرخ و سپیدش سیاه و باندک شیرینی و قبض و حدت و عطریه و زرد تر از بارع عرعر که قسم از سرو کوهی باشد و برگش شبیه برگ درخت گز و سیم گرم و خشک و بغایت لطیف و با قوت مجففه و قابض و لذاعه و محلل و مدر حیض و مسقط جنین و زایل کننده غشوه قوی جنینه غرمنده و مسحوق او با عسل جهت بوو بواسیر و مطبوخ او جهت استسقا و چون ده درم او را دانه بیرون کرده بار و غن کاو تازه بقدر انکه او را تر کرد و در انش بگذارند تا روغن را جذب کند و بسایند با ده درم فانید مخلوط نموده هر صبح دو درهم را با آب گرم بارد المزاج بنوشند جهت صرع و سائل بدن و بواسیر و قطع اقسام گرم امعا بغایت نافع و چون با عسل شسته هر روز از یکدرهم تا سه درهم او را مداومت نمایند حیض منقطع را جاری سازد و بجهت ربو و بواسیر مجرب دانسته اند و چون در روغن زیتون بجوشانند و روغن سیاه شود و قطور او جهت کری تازه و کهنه مجرب و ضماد او بدستور ضماد در کش جهت اورام حار و سیاهی جلبه و حرکت و اناری که از فصول بهر سیده و سرخی که بعد از بستن زخم در عضو بماند و جهت قوه سماعیه و اکله و عمله و اندمال جراحات مفید و طلا او با سرکه جهت داء الثعلب مجرب و با انجیر جهت جمود اعضا و با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن اکله آن و لعوق یک دانه او با نصف او قسم روغن تازه کاوی مثل هر دو عسل که تا یک هفته مداومت کنند جهت ربو مجرب دانسته اند و مضر حکه و مصلحش خولنجان و مضر معده و مصلحش رحماً و عسل و بدلش بوزن او جوز السرو رسل آن سلیخه و در تلطیف بوزنش دارچینی و قدر زیرتبنش تا سه درهم ابوقانس بلغت یونانی اسم غاسول رومی است و ابوفاروس

ابوقانس

ابوالاجاد

واو قاوس نیز گویند و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است نباتیست مابین درخت و گیاه برگش
از برگ زیتون باریکتر و مابین برگهای خارهای سفید و شکوفه او سفید و شبیه بگل گلاب و شاخهای او پراکنده دارد
و بیخش قوی تر و پر از رطوبت و تلخ و مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت اوست که بارد گرفته آنچه
خشک کرده باشند و برگ و شاخ و گل او را سائیده دست بآن می شویند و باین سبب غسول نامند
مؤلف تذکره اولو الالباب او را اشنان دانسته مؤلف جامع تعدادی را غالطه حمل نموده اند و ظاهرا
غاسول رومی غیر اشنان باشد چه اشنان را برگ نمی باشد و عطریه ندارد و مسمی بغاسول فارسی است و در اکثر
صفات مشابه هم نیستند در اول سیم گرم و خشک و مقطع و سه قیراط از و رطوبت خالص بدستور
دوازده قیراط از مخلوط مجفف مذکور با ماء العسل مسهل مرار و بلغم و زرداب و گویند جهت استسقای
حاره مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ او یکمثقال از عصاره آنش با ماء العسل همین عمل کند و مضر حشا و
مصلحش عسل و خوردن ماء سرد و نشستن در آن قاطع اسهال اوست ابو قیطیس نباتیست شبیه
بابو قانس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و بیخش سطبر در سیم گرم و خشک و جهت
ضیق النفس و صرع و درد اعصاب و استسقا نافع و مصلحش عسل است در ضرر معده و قدر شربتش تا
یکمثقال است ابیل نباتیست بیخش شبیه بشلغم و خوش طعم و برگش مثل اسبست و شاخهای او
بسیار و تخمش شبیه بتخم زردک و در کنار دریا روید و مؤلف اختیارات گوید برگ آنچه در زمین
خشک رسته باشد قاتل است در دوم گرم و خشک و مدر بول و جهت سپرز آزموده قدر شربتش
تا دو درهم است ابرکاکیاب دام عنکبوت است در حرف عین انشاء الله تعالی مذکور میشود آب بردن
لغت یونانی و بمعنی دایم الحیوة است و بعربی حی العالم بفارسی همیشه بهار نامند از جمله ریاحین همیشه

همیشه بهار

و سرکه که در آن جوشیده باشند همین خاصیت دارد و طبع او در رفع کرم جگر گوسفندان مجرب است و حقنه بطبیخ او
منقی جگر و قرحه امعا و مضمضه او بجهت قلاع خبیثه و درد دندان و تقویه لثه و اکتحال او مقوی باصره و در جمیع
افعال مثل مامیران و قطور خیسانیده او در گلاب جهت تجفیف رطوبت و حفظ صحت چشم و رفع بقایای رمد
مزمن بغایت مفید و عصاره مطبوخ منعقد او در افعال مانند حضیض و قدر شربت از جرم او در مثقال و از
طبیخش تا سی درهم در مصر صاحب سعال و مصلحش عسل است ۱۱ املیلس بلغت بربری و مغربی نباتیست
شجری در بلاد مغرب بهم میرسد طول او بقد و قامت و زیاده از آن و برگش مانند موی در نرم و ثمرش بقدر بار
سرد و سبز چون برسد سیاه و نرم شود و چوب او بسیار صلب و اندرون او سفید و زرد مایل بسرخی و مستعمل از آن
ریشهای باریک اوست مرکب القوی و برودت و یبوست در و غالب و بسیار قابض و آب خیسانیده او که رنگ آب
بگردد جهت استسقا و زردی رخسار مجرب دانسته اند و بدستور چون با گوشت طبخ نمایند و گوشت آب را بپاشند همین
عمل کند و جرم طبیخ از مقوی جگر و سپرز و مفتح سده آن و قدر شربت از جرم او دو درهم است ۱۱ ابار لغت
عربی و آن سرب سوخته است و طریق احراق او در دستور آن مذکور است سرد و خشک و مغسول او جهت قرحه چشم است
و جوشش آن و جراحت خصیه و اعضا و بواسیر و زخمهای کهنه و نزف الدم و سیلان رطوبات و با روغن گل سرخ جهت
قروح معفنه و با سرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع و بدلش سرنج و خوردنش کشنده است ۱۱ اثرون بلغت
یونانی اسم سماق است ۱۱ مولن یونانی و اسم نشاسته است که قنا نامند ۱۱ اغیس یعنی طاهر بیونانی اسم فنجنکشت
۱۱ ایس بیونانی اسم انیسون است ۱۱ ارن بلغت یونانی لوف الکسر است ۱۱ ارن صارن بیونانی لوف الصغیر است
۱۱ علس بیونانی دوسر است ۱۱ ابو بیس بیونانی استراس است ۱۱ آمی بیونانی نانخواه است ۱۱ انبوس معرب آبانس
بیونانی درختی است شبیه بدرخت عناب و ثمرش مثل انگور زرد با حلاوه و برگش شبیه برگ صنوبر و عریض تر از آن

املیلس

آبار

انبوس

وخزان میکند وتخمش مانند تخم خاقم هندی مخطوط سفید وخم جنبی سیاه وصلب واملش وبهترین اقسام آن اول

ومفتت حصات کرم ودر آخر دوم خشک ولطیف مدر بول وصفت سده ومحلل ریاح ومحلل نفخ معدہ ومنفع سدد میرز والکتال

محکوک او باب وزرورس جهت بیاض فستق وفوعه وتنبور ودمعه وحرق حکه ودمیدن وحفظ صحت جسم اورزیان

فرکان ونشاره او حبس خون زخمها نازه نافع ومحرق مغسول فشاره او لطیف تر ودر افعال مذکور از آن

سریعتر وطلای مسحوق مطبوخ او در شراب محلل خنازیر است وکوبند با لخاصه اطفا خون جاری میکند وبا سفیدی

تخم مرغ جهت سوختگی آتش وبا نفوذه جهت تجفیف وکوشت آوردن زخم خبثیه ومنع جرشتها بر آب

ودر آبله کردن اعضا مجرب است وقدر شربتش تا سه درهم ومقرح معده ومصلح سمل وبدلش جوب کنار است

ازار دار ولغت فارسی وآن سلق جبلی است الوی نجاری اسم فارسی اجاست الوجه اسم فارسی او درخت

آب دارد ومومیائی است ومحمد بن ذکریا وابی بکر یا بان اسم خوانده انش بچکان اسم فارسی حبه است آهن اسم

حدیدست آهن ربا اسم فارسی مغناطیس است آردمیده بفارسی اسم نمیدست ارسوس دارا اسم فارسی

خشکاست آردجو بریان کرده اسم سویق الشعیر است آردکنا ربوبی البسق است آلوی سفید اسم فارسی

آلوبالو فارسی فراسیاست آهو اسم فارسی غزال است آلمه اسم فارسی الیم است آردجو وقمی شعیر است

آب نی شکر اسم فارسی عسل القصب است آب باران ماء المطر است آب چکیده از کوه وغیر ماء القطر است

آب جوجو نامیده اسم ماء الشعیر است آب جوافسرده اسم فارسی کشک الشعیر است آب بیز اسم فارسی

ماء الجبن است وآب آهن تافته اسم فارسی ماء الحدید است آب ماهی نمک سود اسم فارسی ماء النون است آب

درخت کافور اسم ماء الکافور است انجاره اسم فارسی مری است آبک اسم فارسی نوره است آبی اسم سوهان

آفتاب پرست اسم فارسی حرباست آبک بیا موحده اصطلاح اهل کیمیا دیق است انکه بنون رصاص است آبنه جنبی انچه از

مس وتفوه وریخ سازند ارووج بلغت ترکی اسم درخت بهلیست افوبتر کی اسم قلیست افوبتر کی اسم کباب است

اغاج ولن بتر کی اسم خوانیان است الموج بفارسی مذکر است ارزبو بفارسی کل انتمان نامند بان یا مبطاع

اکسر بان ریق است اورس اسم فارسی اهبل است وارس نیز گویند الک الله اسم فارسی سنبل است ابوری

بهندی خول است آک بلغت هندی اسم اتش است آملج هندی اسم آمله است آمله بهندی اسم آمله است

ابقر ربقدایسی شوره گویند وان نخارمانی بر روی زمین شوره دارجمع میکند وبعد از تصفیه آن نمک میشود

ودر آخر میم کرم وخشک ومنفع سده ومنقی بلغم واوساخ بدن ومسهل ودر نهایت حدت وقوی تر

وبورق در افعال وجهت علل مبرز ودر دکمر نافع ومجرب است اندرو مضروی کرده ومصلحش کتیرا وقدر

شربتش تا نیم درهم وبدلش ملح اندرانی وربع درهم اوتا دو درهم باشکر جهت اختناق بول گویند جهت

دفع تشنج مجرب است وازخواص او سرد کردن آب است بعمل مخصوص کرآب را در ظروف روح توتیا را

در آب شور حرکت دهند واوجز واعظم بارد وات اهل بهندی اسم ال است ابر بفارسی اسم السفنج است

ابوخلسا ابوجلسا بفارسی هوجر یا مند واصناف میباشند قسم اول نباتیست شبیه به برگ کاهو وبارکمتر

وبا خشونه وسیاه لون وملاصق زمین ونباتش مرغب وکلش انشقر ودانه او سیاه وبخش بقدر

انگشت وسیار سرخ وقوتش تا چهار سال باقی میماند در اول ودوم گرم وخشک ومحلل اخلاط مراری

ومالحه وقابض اسهال ومدر حیض ودافع معدو ومجفف وطبیخ او جهت درد سپرز وجگر ونفرس

ودرد کرده وحصاة ویرقان ودنبهای کهنه وطلا او جهت بهق وسوختگی آتش وجراحات وتحلیل

خنازیر وبا آردجو جهت حمره که باد سرخ گویند نافع ومصدع ومصلحش روغن بنفشه وکدو و

قدرش دو درهم است وچون بیخ او را در روغن بجوشانند وقبر وطی زنبق وهندجت سوختگی آتش وحمول آن نافع

بدستور حمول بخش باماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال تخم او قوی تر است و قسم ثانی ابریک بزرگتر و خشن تر
قاش دراز و خشن و پر شعبه و کلش مایل به بنفشی و ریزه و قابض تر از قسم اول و ضماد تن جنبه حمره و منع
عرق انفع و بسیار جاذب طبع است و قسم سیم ابریک ریزه تر از اول و خشونه کمتر و شاخهای او ریزه و کلش
بنفش و بخش دراز تر و کشیده تر و بیخ او نازک تر از همه و جهت کزیدن افعی و مشقال از بیخ او با شراب بهترین
و تعلیق او مانع کزیدن هوام و قسم چهارم شبیه ثالث و از ان کلش ریزه تر و نبات سرخ و در آخر دوم
کرم خشک و یکمثقال و نیم او با مثل او زوفا و قرد ماناجهت حب القرع و سایر کرم امعا نبات نافع
و ضماد تن با پیه خوک جهت خنازیر و نفرس و اورام صلبه و عصاره او با عسل جهت قلاع و حمول
و جلوس در طبیخ او جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و سقوط او جهت تنقیه و منع و دفع
آثار و غلظ طبقات چشم و با سرکه نیز با ضماد جهت سپرز مفید و قطور روغنی که در ان بجوشانیده باشند
جهت درد گوش و ثقل سامعه بهترین ادویه و جالی بیاض و محلل ورمهاست و کلش در جمیع افعال قوی تر
از برگ او و آشامیدن بیخ و کل و تخم آن بقدر نبات مدر حیض و مخرج جنین مرده و در بدست ملا
ابریسم بکسر اول و ثالث و فتح ثانی مهمله ابریشم است و گویند مراد از وشیله است که کرم ابریشم سوراخ
ناکرده بیرون نیامده باشد چه سوراخ کرده او را قرمظ مینامند و آنچه در آب پخته تخم از و کشیده باشند از قسم
ابریشم خام نیست بلکه حریر عبارت از و است در اول کرم و خشک و با تقطیع و تنشیف و نبات مقوی دل
و روح طبیعی و باه و سمن بدن و جهت خفقان و ضعف معده و دویه و آب مطبوخ او با سکر جهت تفتح سدد
و نیکو کردن رنگ خسار نافع و محرق او ضعیف تر و جهت قرحه دمعه و سلاق و بخور حریر و پوشیدن
و بر جهت منع بهم رسیدن قبل از موعد و محرق او مصفر کرده و مصلحش اسارون و قدر نشر بتش از یک درهم تا سه درهم

زیبونانی و سریانی نفل یعنی کرده باشد ذاتا کثیف و بلور مسمی بمقبولات است کهنه چنین و لدا و عقیده
ازاده و بعد اکرد انیدن بخانه و ران مایل بسفیدی نمود اند و اول کسیکه از اهل اسلام تالیف نموده محمد بن ابی ذکریا
کتاب کامل الادویه و کتاب شمایل تحریر کرده و بیخ و ران نبعث و ابو حنیفه دینوری و شریف و یحیی بن خراسانی
و جرجیس بن بوحنا و صابع و ابن الدوله و ابن تلمیذ مولف مغنی و ابن بطار و مولف اختیارات بدیعی بفارسی
نقل کرده اند و بعد ازان حکیم علی کیلانی شارح قانون بطبی در ادویه سفرده بدستور تحقیق ادویه ازان
کرسنه الف و ثمانین است بنظر رسیده بلغت فارسی کتاب مبسوط تالیف شده باشد الالف الالف مع الالف
اطریلال الغت بربری بمعنی رجل الطیر است بجهت مشابهت شکل کیاه او بنجنگال مرغ و مراد از و تخم اسپرزه
و نیز باطل بکبودی و طولانی و نبعات تلخ و یا حراقه و کیاه او شبیه بنبت و کلش سفید و بر کلش متعرق و سایش کاکنجکی
و بیخ او مبرسند و انچه سبز تیره و شبیه براز بانه قسمی از دو قواست و تخم خلال وان گویند در اخر سیم کرم
و خشک و محلل ریاح و جالی الات تنفس و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی کرده و مثانه و چون با راج بسوزانند و
بانا مند جهت جصاء و یکدرهم او را با عسل جهت دفع ریاح و ایلاوس را نبات مجرب دانسته اند
و ضماد او مجفف قروح و زایل کننده آثار جلد و نفوخ او در بینی بدستور ترب مسقط جنین و مضر حبلی و مصلحش
شکنجبین و مضر کرده مصلحش کتیرا و بدلش و الطلبه برص کهنه ش و قدر نشر بتش از یکدرم تا سه درم با عسل
تراجین در فصل گرمی هوا یکدرهم با عاقرقرحا و مرد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه بمسهلات
بانامند و در آفتاب نشسته موضع برص اکشوف دارند تا آفتاب بر او افتد و آب نوشند و عرق کنند و در روز
اول نهایت نارد و سیم موضع برص آبله بعد از دفع زرداب بالکلیه بر طرف میشود و مجرب است و گفته اند کاه
از مغز او هر روز سه درهم با عسل تا یازده روز نوشند با ازمرکب بدستور مذکور در رد ت موجب استعمال نمایند

بطبیخ برگ و بیخ او جهت ورم لهاة و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن
او جهت دفع کرم معدہ و ضماد برگ او با سرکہ جهت کشتن کرم امعا مجرب و مضر دماغ و مصلحش غناب و مضر
معدہ و مصلحش عسل و قدر شربتش یکمثقال و جوشانیدہ با گوشت بجوشانند باعث زود هضم آن و اذیات آنچه
اصداف المرضی بهارست و انواعی از اقحوان مذکور خواهند اصداق البقر عبب اسود است اطلب و با بر باذ اسم
شبرم است احد با واحاد با بیونانی افعی است اخشا البقر بخار مجمر سرگین گاو است در آخر اول کرم و در دوم
خشک و سال و جاذب و آشامیدن او دو مثقال با سه مثقال و نیم او موجب استفراغ و رفع سموم بسیار از مور و مار و غیره
تازه او که سر و دشنه باشند جهت ورم جراحات عارضه از کار و در امثال آن و قطع سیلان خون و منع ورم
جراحات و درد مفاصل و عرق النسا و رفع الم کزدن هوام در دی و با آرد او جهت جوشنها و با سرکه
اورام بارد و با بورد و لوکرد و امثال جهت استسقا و با دعفران جهت کشودن خراج و با بافی جهت ورم
بسنان و با آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب است و با سرکه جهت خنازیر و اورام
صلبه و تزلول و کزدن زنبور و ورم در دندانها و ضماد بخته او در روغن بنفشه و کذا خنن زنبور
تا خشک شود جهت او ردن خار و امثال آن از بدن و بزر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و هر کاه مدتی
بگذارند باعث کشتن جنین زنده و بر پشت زنان و نهی کاه جهت رفع قولنج دری و بکی بر پهلو از است
و بر معده جهت دبور و ورم آن طلا سوخته او با سرکه بر بینانی جهت قطع رعاف و نفوذ او در بینی بسیار جهت
رعاف با روغن بنفشه جهت قوس و بخور او جهت عسر ولاده و کریزانیدن بسته و قطور بینی جهت قطع
بلوم تخم و خراب جهت الم دندان کوشت بیا مفید است اخر دس بیونانی المار سطونست اغوفس
کشنیز بیونانی اخیلوس بیونانی بلخوانست اخلبلغت مصری بسیار اخیسه ذول مدیست اغوطه

اجرلاء اجلاء

اجرلا اجلا هندی قویج بیرهی است اجلی کروی دلکری کانتر ابهندی همی عصاره فشار الطهارت لوامض قابض

الالف مع الحاء

اخیسه ذول اخیلوس

اخشا البقر

سرگین گاو

اخیلوس

اخیسه ذول

انجیروس

کراث بونانی است دیسقوریس گوید بهترین انجیروس آنست که بکندم صحرائی شبیه باشد و برگ او کیاه ازرن و ثمرش شبیه بکلش سفید و ثمرش در اول سرخ و سپید او در دوم تر و سیاه او در سوم خشک و محلل و جاذب فضول دماغی و باقوت زیانه و مفتح و ممکن قواق و مدر بول و حیض و مسقط و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و باقوت زیانه وجهت گرندین هوام و سکین درد آن و رفع نواد مفاصل بقوة مسهله و جهة اجناس خلط و مضاد او باسر که جهت عرق النسا و را النعلب و ورم سبز و حمول او جهت بواسیر و منقیه رحم و اخراج جمل رد زور را و جهت جراحات خبیثه و قروح او مفتح سدد مصفات و بغایت معطش و ملذاع کشتر او جهت مفاصل و درد ورک نافع و نصر احناء و مصلحش آب مورد و کشرا و قدر شربتش تا یکمثقال و سه مثقال او کشنده و بدلش در رفع سم بورنش دانه ترنج و زراوند طویل و قودیخ است

اذرقی

غیر اذرائی و در زجمه باهر است چوک مذکور است که آن شبیه بزبد البحر و در نهایت حدت و بغایت محلل و مسکن درد ها بارد و مزلقه است و خوردن او بقدر دونکی کشنده و در اطلیه مستعمل است و ظاهر افیم

اذخر

هجم زبد البحر باشد اذخر بفارسی کاه مکه و کربه و شتی مانند بنابت شبیه بکولان که نوعی از اسلاست بخش غلیظ و بسیار شاخ و باریک و برگش زبره تر از کولان و ازان درجم و قدکوچکتر و مایل بسرخی و در دی و تفل الراجه و شکوفه او بسیار و انبوده و سفید و با عطریه و مقدم طعم و کرندی و بسفوریدوس آمده که

قمی

قمی از اثمری بسیار سیاه رنگ در دوم گرم و خشک و محلل و مفتح و مدر بول و حیض و فضلات و قطع اخلاط و منضج و مفتت حصاة و مسکن اوجاع بارده با لینی و مقاوم سموم هوام و جهت ادرار حکر و سده و ان دوم فم معده و رفع ثقت الدم و با دام جهت استسقا و علل کردی و ادویه و سرخ مفصل با مصطکی جهت تنقیه فضلات دماغی تر خصوص جهت بسرزنکمثقال او را با فتل

ما بوه جهت رفع غثیان مجرب دانسته اند وجهت ازاله حرق نافع وضماد او جهت ورم بارده جگر و معده و
و سپرز و یرقان جمیع اعضا و جلوس در طبخ او جهت ورم رحم و در مفاصل و مضمضه و سعوط او جهت دردندان و
نقوبه لثه و غمور و رفع رطوبات و مداومت آشامیدن طبخ او جهت مفاصل بارده بغایت مفید و با انجبن
جهت ادرار نهار بلغم مجرب و شکوفه او لطیف و در افعال ضعیف است و مضر کرده بسیب سرده و ادرار و مضر
محمود دین و مصدع و مصلحش کلاب و صندل و قدر نیم از نیم مثقال تا یک مثقال و بدلش راسن و فسط و بدل
قطاع او قصب الذریره است و عرق او خرنغاب لطیف و با قوه زیاقه و در افعال شبیه بادیت و روغن او
کشکوفه او هر دو را در روغن زیتون بقدری که او را بپوشانند کداشته باشند در دنانستان در
آفتاب پرورده سه چهار مرتبه صاف نموده شکوفه تازه کرده باشند در سیم گرم و خشک و با قوه قابضه و شاهسپرم او
جهت تحلیل ورم بارد باطنی و ظاهری و طلاء او جهت دردها بارده و برص و روپانیدن مروا نواع خارش اعضا و دفع
مانکی و دلوک او جهت درد دندان و ورم لثه و جوشیدن دهان نافع است ادار اقیون با عقاقیا جالینوس
با نوع چهارم از زبد البحر است بر سوراخ و لسپار سبک و از فونک او رند شبیه زهر و اسبوس در افعال
از زبد البحر اقوی و از سموم قویه قدری دودانک او کشنده و طلاء او با آب جهت عرق النسا و ورم
بستان و وجوب و کلف و نمور و اکتحال او جهت رفع ناخنه و بیاض قوی چشم و دوالسپار موثرات
ادریون بفارسی گل آفتاب پرست مانند بنات است با بن بحر و گیاه بقدر زرعی برگش بی زواید و ورم
بقدر برگ حرجر و باندک زغینه و گلهای او بزرگ و پهن و مدور و ورد درخشنده و در وسط او برگهای زرد
و سیاه مایل بسرخی و بغایت خوش منظر و جهینه رو با آفتاب دارد و بحرکت او دور میکند و بری او قوی تر از
بستانی است و فتویش اقوال مولف اختیارات ابرار باب بصر بر پوشیده نخواهد بود و در دوم گرم و خشک و محلل و جالی و

و با قوه زیاقیه و مدر حیض و فضلات و مسقط جنین و مهیی و مقیح و مفتت حصاه و جهت برودت
و ضعف معده و جگر و وجع قولنج و فواق و بواسیر کرنبین هوام و گزیدن افیون و تنقیه دماغ و خشاوه و دفع قولنج
و تفتیح سده دماغی و تقصان نیم و استسقا و یرقان و ام الصبیان و امراض بارده چهار درم از آب برگ او
با آب کرم مقی قوی و یکدرهم او مقوی دل بارد و امراض و سوء عصب و صرع و الرأس و دو درهم او برگ
کوبیده او جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض و مما و او جهت دردمفاصل و عرق النسا و خنازیر و برص جهت
نفوط و حمول بیخ او مسقط جنین و معین بر بستی عاقر و آب بیخ او جهت درد دندان بارد نافع و مضر بر بت
و مصلحش فانیذ و عسل و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و قدر نیم مثقال از آب گل و برگ و بیخ او تا چهار مثقال و
از جرم او یکمثقال و بدلش مثل و نصف او سلیخه و ربع ان زعفران است و از خواص اوست که مگس بر گل او
نمی نشیند و از دود او موش و چلپاسه میگریزد و وجور حامله از و قدری در دست جب کرفته دست دارد بردی
او بگذارد بطفل ضرر عظیم میرساند اگر مدتها بدستور نگاه دارد و باعث اسقاط طفل میشود ادوان الغار
آنچه در کنار آبها و در نیشها و سایه ها روید بشبانی مانند برگ او مایل بسبد و بر شبیه بگوش موش و گیاه او
بی ساق و بی گل و بر روی زمین بهن میشود و شاخهای او سه پهلو است و چون بدست مالند بوی خیار از او
ظاهر میشود این نوع را مزاج در سیم سرد و تر و با قوه قابضه و بند گ قوه محلله و ضمادش با آرد جو جهت ورم
جاحشیم و سایر اعضا و حمره و حمیره و قطور آب او جهت درد گوش و ورم حار آن و سعوط او جهت صداع حار
نافع است و مسکن التهاب و غشیان و مسقط کرم معده است و بری آن سه درم است و تمیمی از شاخهای لسپار
باریک از یک اصل میروید و شاخهای استعمال سرخ و مجوف و برگهای مجدب و اطراف برگها تند و رفع
زوج بر شاخها سته و هر شاخی مشتمل بر شاخها ریزه و گلش لاجوردی و بعضی گلش زرد و تخمش بقدر انگشتی و بر شعبه

و فوق در میان این قسم و اسفوله قندریون است که این را برگ نرم و دراز و بزرگ است و اسفوله قندریون بخلاف آن
در حرارت بر وفق معتدل در دوم خشک و جهت سرع و القوه و اوجاع بارده و معداع نافع و مقوی معده و محلل و مفتح
و مدر بول و طمث و جهت گزیدن افعی و سقوط او جهت القوه و طلاء بیخ او جهت ذات الجنب لبا منفعت است و غرغره او
با عسل جهت تنقیه طوبات دماغ نافع و مضر منبانه و مصلحش مرد نجوش و قدر گزیش نادو و شفاالت
و گویند مصلح تخم خرفه است و قسم دیگر را نسات دیگر ارماست و نباتهای آن بر روی زمین پهن میشود و برگش
مایل بندویر و بی کل و بسیار شبیه بنوع بستانی و از آن بزرگتر و باجراقه است و گویند بی گل نیست بلکه
بجهت نهایت نرمی و چسپیدن گلبرگها چندان مرئی نمیشود و در سیم گرم و خشک و جهت سموم و اورام
بارده و رفع اثار و جذب سپیدان و بخار از بدن نافع است و ضماد عصاره او بر بکر و نضیب مرا باعث
تحریک عظیم باه حسی چنان را و مایوسا از بحال و مطبوع خشک او را چون ضماد کنند در بن از ضعیف تر است
و قسم را برگ مایل بندویر و خارناک و مرغوب و نباتش نیز دار و منفرد شن بر روی زمین در اخر سیم
آخر گرم و خشک و با قوه سیمه و زبون تر این اقسام و مقی قوی و مسهل و زیاد او کشند و الصاق بر گاو
بر رخسار باعث سرخی نشره و نیشر او منع جلد و مولف مالا بسع گوید که چون سه مثقال دنبم او را جوشانیده
آب آنرا با منفعت بنوشند و از عقب آن ماسی شور بخورند جمیع کرم معده را رفع میکند و دیگر شکون
نمیشود و مولف تذکره این خاصیت را بجهت نوع بستانی او ذکر کرده است و این نیست در بن معنی
مبفرمایند که اقسام ازان الغار غیر مرزنجوش است و همچنین از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میشود
به مرزنجوش متصف بصفات دیگر از جمله ریاحین و باعطر به و برگش شبیه بگوش موش زمینست و
مایل بندویر بنیست و گل او سفید مایل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان و شفاف میباشد و فتوش قول
صاحب اختیارات نهایت ظهور دارد تمت رساله در علم طب المسمی به مخزن مفردات راقم الحروف عبد الرحمن الله